

تأثیر رویکرد پاسیفیک محور ایالات متحده بر امنیت جنوب غرب آسیا

(با تأکید بر امنیت ملی ج.ا.ایران)

دکتر مراد کاویانی‌راد* - دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی
دکتر عبدالله قنبرلو - دانشیار روابط بین‌الملل، پژوهشگاه مطالعات علوم انسانی و فرهنگی
مراد دلالت - کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۲

چکیده

جنوب غرب آسیا متشکل از کشورهایی است که تنوع هویتی سازه‌های سیاسی-فضایی منطقه و کشمکش‌های سیاسی برخاسته از منافع و رویکردهای متعارض کشورهای حاضر دست‌کم طی چند دهه اخیر نقش مؤثری در شکنندگی امنیت منطقه‌ای داشته است و این در حالی است که ثبات خاورمیانه، امنیت و کنترل انرژی منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس و کنترل رقبا در جنوب غرب آسیا همواره در کانون توجه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا قرار داشته است. داده‌های موجود گویای آن است رشد توسعه اقتصادی کشور چین این کشور را به جایگاه هم‌اورد ژئواکونومیک ایالات متحده بالا کشیده است از این رو، مهار این رقیب در کانون ژئواستراتژی ایالات متحده قرار دارد. یافته‌های موجود گویای آن است که متأثر از مباحث ژئواکونومیک، سیاست خارجی آمریکا جهت‌گیری پاسیفیک محوری به‌ویژه در ارتباط با چین یافته است. از این رو تنظیم مناسبات پاسیفیک محور این کشور نیازمند کاهش حضور نظامی در خاورمیانه است. مقاله حاضر بر این فرض استوار است که رویکرد پاسیفیک محور ایالات متحده این کشور را واداشته که کشورهای جنوب غرب آسیا نقش بیشتری در تأمین امنیت منطقه‌ای بیابند. داده‌های مورد نیاز این پژوهش به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است و روش‌شناسی حاکم بر تحقیق نیز ماهیت توصیفی-تحلیلی دارد. نتیجه پژوهش نشان داد که طی دو سال اخیر رویکرد پاسیفیک محور آمریکا با توجه به گسترش فزاینده تروریسم و وزن ژئوپلیتیک ج.ا. ایران و نقشی که در ثبات منطقه دارد زمینه تحول مناسبات این کشور با ایران را در پی داشته است که گفتگوهای هسته‌ای و رخدادهای مرتبط با آن در این حوزه قابلیت تأمل دارد.

واژه‌های کلیدی: رویکرد پاسیفیک محور، ایالات متحده، جنوب غرب آسیا، ایران.

۱- مقدمه

منطقه جنوب غرب آسیا از بی‌ثبات‌ترین مناطق است که بر خلاف بسیاری از دیگر مناطق در حال توسعه جهان همچنان نزدیک به دو و نیم دهه پس از پایان جنگ سرد، کشمکش‌های منطقه‌ای به‌ویژه کشمکش اعراب و اسرائیل هنوز در آنجا تداوم دارد. دیگر آنکه رشد و قلمرو گستره بنیادگرایی اسلامی طی همین مدت امنیت و ثبات منطقه‌ای که دارنده بزرگترین ذخایر هیدروکربنی جهان به‌شمار می‌رود را به مخاطره افکنده است. یافته‌های موجود گویای آن است که ایالات متحده طی چهار دهه گذشته اصلی‌ترین بازیگر و قدرت فرمانطقه‌ای مؤثر بر روندهای امنیتی غرب آسیا به‌ویژه منطقه خلیج فارس بوده و طرح‌های امنیتی گوناگونی برای این منطقه برنامه‌ریزی و اجرا کرده است. به‌طور مشخص پس از یازدهم سپتامبر در راهبرد ایالات متحده ضمن باقی ماندن مقولات انرژی و مناقشه اعراب-اسرائیل، کمونیسم جای خود را به تروریسم داد (Rohani:2009:10). داده‌های موجود گویای آن است که ایالات متحده کشور چین را هم‌اورد ژئواستراتژیک آینده خود می‌داند. بر این اساس، عمده تمرکز خود را جنوب خاوری آسیا و پایش این کشور گذارده است که تداوم وضعیت موجود نیازمند کاهش بسیاری از سازه‌ها و ساختارهای ایالات متحده در منطقه خلیج فارس است. مقاله حاضر بر این فرض استوار است که رویکرد پاسیفیک‌محوری آمریکا موجب می‌شود که کشورهای جنوب غرب آسیا نقش فزاینده‌تری در تأمین امنیت منطقه‌ای بیابند که در این ایران به فراخور وزن ژئوپلیتیک‌اش نقش بیشتری در این روند خواهند داشت.

۲- روش تحقیق

داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز تحقیق پیش روی به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است و روش‌شناسی حاکم بر پژوهش نیز سرشتی توصیفی-تحلیلی دارد.

۳- چهارچوب نظری

۳-۱- مرور کلی بر سیاست خارجی آمریکا

در واکاوی و مطالعه مکاتب و آموزه‌های شالوده‌ساز سیاست خارجی ایالات متحده، سه مکتب به شکل برجسته و بارزی خودنمایی می‌کنند. در مطالعه چگونگی بسط و توسعه، تفوق تفکر، اندیشه و ارزش‌های رهبران و تصمیم‌گیرندگان ایالات متحده متأثر از شرایط و مقتضیات هر دوره در ابعاد داخلی و جهانی سه مکتب هامیلتونیسیم، جکسونیسیم و ویلسونیسیم هریک به‌تنهایی و یا ترکیبی مورد توجه رهبران آمریکا در دوره‌های مختلف قرار گرفته و عملیاتی شده است (Zarei, 2008: 328-329). مکتب هامیلتونیسیم برگرفته از اندیشه‌های الکساندر هامیلتون، وزیر خزانه‌داری دولت جرج واشنگتن، نخستین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و اصول این مکتب عبارت است از: ۱- اعتقاد به اصل تعادل قوا در اروپا (میان بریتانیا و فرانسه)، ۲- تأکید بر ارزش‌های آمریکایی به‌جای منافع آمریکا در خارج از کشور، ۳- درون‌گرایی و نفی مداخله در امور خارجی (به‌ویژه در خارج از نیمکره غربی) مکتب جکسونیسیم مبتنی بر رویکرد واقع‌گرایانه و اصل قرار دادن سیاست قدرت است و از این‌رو خلاف هامیلتونیسیم در سیاست خارجی و راهبردهای امنیت‌محور مبتنی بر منافع ملی آمریکا است. اصول مکتب جکسونیسیم بر سه محور استوار است: الف- اصل مداخله‌گرایی برای پاسداری و حفاظت، بسط و توسعه منافع ملی خود در سایر نقاط جهان، ب- تأکید بر حفظ و گسترش موقعیت آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت و محور قرار دادن اصل قدرت و همراه بودن آن با اصل منافع، ج- واکنش یا پاسخ سریع در برابر تهدیدات و مخاطرات فراروی منافع ملی ایالات متحده (Ibid: 381). مکتب ویلسونیسیم نقطه اوج تلاش و راهبرد سلطه و نفوذ آمریکا در جهان است. در این مکتب اصل و اساس شالوده‌فکری و عملی، بسط و توسعه حاکمیت الگو و ارزش‌های آمریکایی از طریق مداخله و جنگ تبیین شده است. در تبیین دقیق‌تر این مکتب می‌توان گفت؛ مداخله در جهان برای حاکم کردن الگوها و ارزش‌های آمریکایی و آمریکایی کردن جهان صورت می‌گیرد نه برای کسب منافع زودگذر و آنی. از سوی دیگر ممکن است مداخلات آمریکا در سایر نقاط جهان با

منافع آن سازگار باشد اما چنانچه مداخله نظامی بتواند در تبیین ارزش‌های آمریکایی کمک کند حتی هیچ‌گونه منفعتی نیز در آن منطقه برای ایالات متحده نتوان ترسیم نمود این مداخله حتماً باید انجام شود (Ibid: 382). هرچند سه مکتب فوق قبل از جنگ جهانی اول در آمریکا شکل گرفته اما عموماً جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا متأثر از همین سه مکتب بوده و دکترین‌های رؤسای جمهور آمریکا حتی پس از جنگ جهانی دوم مثل روزولت، ترومن، کندی، نیکسون، ریگان، بوش پدر، کلینتون و بوش پسر بر اساس مکتب جکسونیسم و ویلسونیسم و سیاست خارجی کلینتون بر اساس هامیلتونیسم و اواما هم بر اساس مکتب جکسونیسم و هامیلتونیسم قابل بررسی است. می‌توان گفت سیاست خارجی ایالات متحده از زمان استقلال تاکنون شاهد هشت دکترین در زمینه سیاست خارجی بوده است که همگی به‌نحوی متأثر از مکاتب سه‌گانه فوق می‌باشند. سخنرانی خداحافظی جرج واشنگتن، دکترین مونروئه، سرنوشت محتوم، درهای باز، متوازن‌کننده ماورای بحار، سدنفوذ و درنهایت دکترین پیش‌دستی عناوین دکترین‌های هشت‌گانه هستند (Sazmand, 2012: 24-25). بر اساس یک تقسیم‌بندی دیگر می‌توان گفت ایالات متحده دو اندیشه متفاوت شکل دهنده سیاست خارجی این کشور بوده است. از یک‌سو تفکر لیبرال که ریشه در افکار ویلسون داشت و از سوی دیگر تفکر محافظه‌کاری که انزواگر بود. امروزه شاهد محافظه‌کارانی هستیم که انزواگرایی را به هر شکل رد می‌کنند و برای آمریکا رسالت جهانی قایل می‌شوند. حزب جمهوری خواه محل انزواگرایان بود و حزب دموکرات به‌ویژه از سال ۱۹۸۹ بین‌المللی‌گرایی را پسندیده‌ترین گزینه برای آمریکا متصور بوده است (Dehoshyar, 2007: 95).

۲-۳- منطق سیاست خارجی آمریکا

منطق غالب سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، برتری‌جویی بوده است (Kalahan, 2009: 55-62). منطق برتری‌جویی که برگرفته از مفهوم ثبات هژمونیک است، از ایالات متحده به‌عنوان قدرتمندترین کشور جهان می‌خواهد با توجه به ضرورت کارکرد مؤثر نظام‌های بین‌المللی، رهبری جهانی را بر عهده گیرد و برتری توان خود را برای انجام این کار

حفظ کند. از این منظر کارکرد مؤثر نظام‌های بین‌المللی برای منافع ملی ایالات متحده اساسی است (Gilpin, 1975: 20-44). مفهوم ثبات هژمونیک متأثر از مکتب رئالیسم است. مکتب رئالیسم اساس نظام بین‌الملل را قدرت و مبنای قدرت ملی را قدرت نظامی می‌داند (Glaser, 2007: 16-20). پرواضح است که برآمدن آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جهانی بعد از جنگ جهانی دوم، با تکیه بر قدرت نظامی بود. به‌طورکلی ارتش و نیروهای مسلح به‌عنوان بخشی پایدار و دائمی از قدرت نظامی آمریکا و غرب به‌طور عام، پیوسته نقش تعیین‌کننده‌ای در مجموعه سیاست‌های خارجی و امنیتی داشته‌اند. قدرت نظامی پیوستگی حضور خود را در معادلات سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم حفظ کرده و در جنگ سرد، یکی از عوامل تعیین‌کننده توازن قوا میان شرق و غرب بود. بعد از پایان جنگ سرد، چهارچوب جدیدی از نظر مناسبات میان قدرت‌های بزرگ در دنیا به‌وجود آمد و نظام دوقطبی دگرگون شد، اما حساسیت و اهمیت قدرت نظامی برای آمریکا به‌هیچ‌وجه کم نشد. بلکه بلافاصله بعد از پایان جنگ سرد، این نکته مورد تأکید قرار گرفت که آمریکا یک ابرقدرت جهانی است و معادل و برابری از نظر قدرت نظامی ندارد. ظهور آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جهانی آن‌هم با تکیه بر قدرت نظامی، باعث شد تا برتری جویی به موضوع مهم در اندیشه‌ورزی سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل و از اواخر دهه ۱۹۴۰ به بعد، منطق غالب آن کشور باشد (Bacevich, 2005: 89). پس از جنگ جهانی دوم، منطق برتری جویی به استراتژی سد نفوذ به‌عنوان پایه سیاست خارجی ایالات متحده در دوره جنگ سرد تأکید داشت. این منطق از طریق سیاست سد نفوذ، سلطه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در طول جنگ سرد را تداوم بخشید. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و باقی ماندن آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت، به تقویت منطق برتری جویی آمریکا کمک کرد. این منطق جایگاه خود را در تمام کابینه‌های ایالات متحده حفظ کرد و نفوذ جدی در اندیشه حاکم بر کابینه جورج بوش دوم که طرح سده جدید آمریکایی را مطرح کرد، داشت. حوادث ۱۱ سپتامبر و مداخلات نظامی آمریکا در عراق و افغانستان، باعث شد تا منطق برتری جویی آمریکا بیش از گذشته پیگیری شود. بررسی استراتژی جدید دفاعی آمریکا نشان می‌دهد که منطق برتری جویی همچنان منطق حاکم بر سیاست خارجی آن کشور

است. ایالات متحده آمریکا در این استراتژی، گستره وسیعی را به عنوان حوزه منافع ملی و امنیت ملی خود و متحدانش تعریف کرده است که با منطق برتری جویی این کشور سازگاری دارد. منطق دیگری که سیاست خارجی آمریکا را شکل داده و قابل تعمیم به رفتار آمریکا در قبال چین است، لیبرالیسم است. منطق لیبرالیسم از لیبرالیسم کلاسیک گرفته شده که یک جریان مدرن در اندیشه سیاسی و اقتصادی غرب است. کانون اصلی لیبرالیسم، تعهد به آزادی سیاسی و اقتصادی است (Dan, 2005: 367-370). منطق لیبرالیسم به آمریکا توصیه می‌کند که ایالات متحده در پی گسترش آزادی باشد؛ زیرا اگر تجارت آزاد باشد، ملت‌ها را دولت‌های دموکراتیک اداره می‌کنند، حقوق بشر محترم شمرده می‌شود و ملت‌ها به رفاه، صلح و تعاون ناشی از آزادی دست می‌یابند و به مرحله تعیین سرنوشت می‌رسند و در این صورت آمریکا و کل جهان، در وضعیت بهتری قرار خواهند گرفت (Kalahan, 2008: 138-139). آمریکا با تکیه بر منطق لیبرالیسم، آموزه‌های اصلی این منطق شامل تجارت آزاد یا اقتصاد مبتنی بر بازار، گسترش دموکراسی در جهان، حمایت از حقوق بشر و دستیابی ملت‌ها به حق تعیین سرنوشت را به ابزارهای سیاست خارجی خود پس از جنگ جهانی دوم تبدیل و به تعقیب سیاست‌های خود در جهان پرداخته است. مرور سیاست‌های آمریکا در جهان نشان می‌دهد که لیبرال دموکراسی در سیاست‌های آن کشور، ابزاری بیش نبوده و آموزه‌های لیبرال دموکراسی در کشورهای پیگیری شده است که مطابق با منافع آمریکا عمل نکرده‌اند. به عنوان مثال یکی از آموزه‌های اصلی لیبرال دموکراسی، چندجانبه گرایی است که جایگاهی در سیاست‌های بین‌المللی آمریکا نداشته است. در بعد اقتصادی نیز از زمان برچیده شدن سیستم برتون وودز و ایجاد مقررات یک‌جانبه از سوی آمریکا در تجارت، این کشور نشان داده که پایبند لیبرال دموکراسی نیست و این مکتب ابزاری گزینشی برای گزینشی برای آمریکا در رفتار با رقبا و مخالفان آن در جهان بوده است (Iragchi and et al, 2013: 9)

۳-۳- چرخش شرقی در سیاست کلان آمریکا

ایالات متحده آمریکا در قرن ۲۱ سیاست خارجی خود را بر یک استراتژی کلان پایه‌ریزی نموده

است که از آن به نام "چرخش به آسیا" یاد می‌کنند. منظور از آسیا در این سیاست همان منطقه شرق و جنوب آسیا است که ایالات متحده ترجیح می‌دهد این منطقه را جزئی از منطقه‌ای بزرگتر به نام آسیا-اقیانوس آرام بداند که ایالات متحده آمریکا نیز جزئی از آن است. این استراتژی دارای ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی-امنیتی است

سیاست چرخش به آسیا دارای سه بعد به هم تنیده سیاسی، اقتصادی و نظامی است که هر کدام تقویت‌کننده دیگری است. در بعد سیاسی، آمریکا از افزایش بیش از اندازه قدرت چین هراس دارد. این کشور اگرچه از نظر اقتصادی حاکمیت نظام سرمایه‌داری و غلبه مکانیزم بازار آزاد را پذیرفته، اما از نظر سیاسی هنوز حزب کمونیست قدرت را در دست خود دارد و از طرف دیگر ارزش‌های فرهنگی و نظم ایدئولوژیک مد نظر آمریکا را نپذیرفته است و به‌طور بالقوه به‌عنوان یک قدرت چالشگر نظم اقتصادی و سیاسی نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آید. در اواخر دهه ۱۹۷۰ دنگ شیائوپینگ یک برنامه اصلاحی را آغاز کرد تا به آشوب‌های داخلی و انزوای خودانگیخته از جهان پایان ببخشد. اصلاحات دنگ شیائوپینگ و استراتژی‌اش با عنوان «بازگشایی چین به روی جهان» چین را به یکی از بازیگران اصلی در سیاست جهانی بدل کرده است. اصلاحات بازار محور چین اقتصاد این کشور را رشد داد و به‌عنوان یکی از قدرت‌های طراز اول جهان تبدیل کرد. مجموعه این مسائل باعث شده است که چین بدون شک به‌عنوان قدرت درجه یک شناخته شود. با این حال همان‌طور که رابرت روس پیش‌بینی کرده است چین تنها قدرت شرق آسیا نخواهد بود و ایالات متحده به‌عنوان قدرت فراساحلی به موازنه با این کشور خواهد پرداخت. بنابراین بعد سیاسی استراتژی چرخش به سمت شرق آسیا به‌منظور مقابله با قدرت‌یابی چین پیگیری خواهد شد. در حوزه اقتصاد می‌باید گفت که کشورهای جنوب شرق آسیا به میزان قابل توجهی در اقتصاد جهانی ادغام شده‌اند و وابستگی متقابل اقتصادی کشورهای منطقه مذکور با ایالات متحده نیز پیشتر صورت گرفته است. آمارهای زیر می‌تواند به درک مسئله کمک کند:

- در حال حاضر مقصد بیش از ۶۰ درصد از صادرات کالاهای ایالات متحده آمریکا منطقه شرق آسیا است؛

- بیش از ۵۶ درصد از سرمایه‌گذاری‌ها و وام‌های ایالات متحده روانه شرق آسیا در کنار روسیه

می‌شود، سهم چین و ژاپن ۴۶ درصد است؛

- آسیایی‌ها نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم در ایالات متحده انجام داده‌اند که نزدیک به ۹۰۰ هزار شغل ایجاد کرده است؛

- طبق پیش‌بینی بانک توسعه آسیا، این منطقه به همراه جنوب آسیا در سال ۲۰۵۰ بیش از ۵۰ درصد خروجی اقتصاد جهان را در اختیار خواهد داشت؛

- حجم تجارت بین چین و آمریکا تا سال ۲۰۱۲ به رقمی نزدیک به ۵۵۰ میلیارد دلار رسیده است؛

- برای سه دهه مهمترین شریک تجاری ایالات متحده آسیا بوده است و امروزه حجم تجارت این کشور با آسیا دو برابر تجارت با اروپا است که حجمی در حدود ۱۴,۲ تریلیون دلار را بالغ می‌گردد؛

- حجم تجارت بین آمریکا با کره جنوبی بیشتر از حجم تجارت آمریکا با آلمان است. حجم تجارت با سنگاپور بیشتر از فرانسه و با ژاپن بیشتر از تجارت با سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان است؛

- چین و ژاپن به ترتیب دومین و سومین شرکای اقتصادی آمریکا محسوب می‌شوند. همچنین از ۲۰ مقصد بزرگ صادرات آمریکا، ۹ کشور آن در منطقه شرق آسیا واقع شده‌اند؛

- در حال حاضر حجم صادرات آمریکا به این منطقه (آسیا) ۵ درصد از تولید ناخالص ملی این کشور را تشکیل می‌دهد که طبق محاسبات دولتی ۴,۵ میلیون شغل را در بر می‌گیرد.

با این وجود آمریکا در پی ایجاد یک پیمان اقتصادی فرا قاره‌ای است که دو سوی اقیانوس آرام را به یکدیگر متصل می‌کند. این پیمان تحت نام تی پی پی می‌تواند مبادلات آمریکا را در دو سوی پاسیفیک که بیشترین حجم تجارت خارجی این کشور را تشکیل می‌دهد، در یک قالب منطقه‌ای قرار داده و از ظرفیت اقتصادی این منطقه اقتصادی جدید برای رهبری اقتصادی جهان استفاده کند. در بعد نظامی باید یادآور شد که وجود این حجم از وابستگی اقتصادی در این منطقه و همچنین افزایش قدرت چین در دو حوزه اقتصادی و نظامی، حضور گسترده نظامی آمریکا برای حفظ و صیانت از این منافع را ضروری می‌نماید. همان‌طور که ذکر شد چینی‌ها

دارای قدرتی روزافزون در دو حوزه اقتصادی و نظامی هستند. این قدرت فزاینده می‌تواند در آینده برای آمریکا و اهداف این کشور در منطقه خطراتی به‌دنبال داشته باشد. به‌خصوص که بسیاری از کشورهای منطقه نیز که در حال حاضر هم‌پیمان آمریکا می‌باشند، نسبت به خطر هژمونی چین در منطقه هشدار می‌دهند. از همین‌رو آمریکایی‌ها در تلاش هستند تا با تجمیع متناسب نیرو و تجهیزات خود علاوه بر اطمینان از عدم وقوع چنین حادثه‌ای به هم‌پیمانان خود نیز آرامش خاطر دهند. در حال حاضر ۲۰۰ کشتی بزرگ نظامی از نیروی دریایی ارتش در منطقه آسیا-پاسیفیک و به‌طور مشخص در سه منطقه گوام هاوایی و ژاپن مستقر هستند و طبق برنامه‌ای که پنتاگون برای حضور در این منطقه طراحی کرده است، ۶۰ درصد از کل نیروی دریایی ایالات متحده تا سال ۲۰۱۶ در منطقه مستقر می‌شوند. تا قبل از این نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا به‌صورت ۵۰-۵۰ بین دو اقیانوس اطلس (آتلانتیک) و آرام (پاسیفیک) تقسیم شده بود و حتی قبل از آن نیز این توازن به‌نفع منطقه اقیانوس اطلس با ۶۰ درصد حضور سنگینی می‌کرد ولی در حال حاضر با توجه به گفته لئون پانتا وزیر دفاع وقت در سال ۲۰۱۲ این توازن به‌صورت ۶۰-۴۰ به‌نفع منطقه پاسیفیک در حال تغییر پیدا کردن است. این در حالی است که نیروی هوایی در حال حاضر ۶۰ درصد توان نیروهای فراساحلی خود را در منطقه مستقر کرده است (Iranian Institute for Studies in Europe and America, 2016:15).

۴- یافته‌های تحقیق

۴-۱- جنوب غرب آسیا

محدوده جنوب باختری آسیا که مشخص‌کننده موقعیت منطقه بر اساس جایگاه آن در قاره آسیاست در جنوب خاوری اروپا و شمال خاوری آفریقا قرار دارد. این گستره سرزمین‌های میانه دریای مدیترانه و خلیج فارس را پوشش می‌دهد. از این‌رو، می‌توان آن را تقریباً درون یک مثلث گنجانده به‌گونه‌ای که اضلاع این مثلث از تنگه بوسفر و داردانل در ترکیه تا کوه‌های پامیر در خاور و از آنجا تا خلیج عدن و باب‌المندب را در بر می‌گیرد. این محدوده گروه‌های فرهنگی گوناگونی مانند فرهنگ‌های عربی، ترکی، ایرانی و... را در خود جای داده است. زبان‌های عربی، ترکی،

فارسی، اردو، کردی و عبری از زبان اصلی این منطقه به‌شمار می‌روند. اسلام در قالب مذاهب تسنن (حنفی، شافعی و حنبلی) و تشیع دین قالب کشورهای منطقه است. این محدوده پیوستگاه سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا است. این بخش از آسیا گهواره تمدن، زادگاه سه دین توحیدی بزرگ، تقاطع حرکت و تجارت، پایگاه امپراطوری‌های پهناور، منبع ۶۰ درصد نفت جهان، خاستگاه جوش و خروش سیاسی و ایدئولوژیک و محل انفجار آمیزترین کشمکش‌های پایدار پس از جنگ جهانی دوم بوده است (Held, 1989: 3) و طی این مدت در مقیاس جهانی تصور ژئوپلیتیک برخاسته از این منطقه به‌صورت منطقه‌ای رمزآلود، دچار آشوب و جنگ، کانون پراکنش تروریسم، افراط‌گرایی مذهبی و حکومت‌های خودکامه نمود یافته است (Milton, 2003, 1). بر این پایه، کاربرد واژه منطقه جنوب غرب آسیا به‌جای خاورمیانه واقعیتی جغرافیایی است. هر چند هنوز واژه خاورمیانه کاربرد گسترده‌تری در ادبیات سیاسی و روابط بین‌الملل دارد. به هر روی برای محدوده یاد شده شناسه‌هایی برشمرده‌اند: ۱- جنوب غرب آسیا منطقه‌ای جغرافیایی و اعتقادی یکپارچه است. ۲- در سیاست‌های جهانی به‌سان یک مجموعه امنیتی تعریف می‌شود. ۳- این قلمرو محل ظهور ادیان و تمدن‌های بزرگ مانند اسلام، مسیحیت، یهودیت، ایران و مصر... است و ۴- محل تجمع فرهنگ‌ها و قومیت‌های گوناگونی مانند عرب، فارس، ترک، ترکمن، کرد، آشوری و... است که این موزاییک بندی قومی (Salami, 1994: 14) و فرهنگی زمینه گسل‌های هویتی تنش‌زای بسیاری شده است. به هر روی منطقه جنوب غرب آسیا در حال حاضر با مجموعه‌ای از چالش‌های دیرپا و نوپا، با عمق و میزان اثرگذاری متفاوت رویاروست که شناخت آنها در فهم روند و مسیر آینده آنها گریزناپذیر می‌نماید. از جمله چالش‌ها و مسائل مطرح در خاورمیانه عبارتند از: اشغال سرزمین‌های فلسطینی و کشمکش برخاسته از آن، بی‌ثباتی در عراق، افغانستان و سوریه، تحرک و قدرت‌یابی گروه‌های افراطی، تروریسم، قاچاق مواد مخدر و تسلیحات، هم‌آوردی تسلیحاتی؛ چالش‌های اجتماعی همچون فقر، بیکاری، بی‌سوادی، تبعیض، تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی و اختلاف میان شیعه و سنی، امنیت انرژی، و حکومت‌های ناکارآمد و اقتدارگرا (Benshael, 2004: 1-11). عوامل یاد شده منطقه جنوب غرب آسیا را در زمره مناطق شکننده جهان قرار داده است.

جدول شماره ۱: وضعیت شاخص‌های اصلی منطقه‌گرایی در آسیای جنوب غربی در سرآغاز قرن بیست و یکم

تفاوت‌ها	مشترکات	
ویژگی‌های متفاوت مناطق جغرافیایی	قرار گرفتن در یک منطقه بزرگ	حوزه جغرافیایی
وجود مسائل امنیتی متفاوت و تقابل میان اولویت‌های امنیتی گروهی از کشورها	وجود دغدغه‌های امنیتی برای تمامی کشورها	حوزه امنیتی
تقابل‌های دینی، فرهنگی، و هویت‌های متضاد	وجود دین مشترک و ریشه‌های مشترک تاریخی و فرهنگی	حوزه فرهنگی
نقش‌های متناقض در نظام بین‌الملل و ارتباط متفاوت با مرکزیت نظام بین‌الملل	اهمیت مشترک در نظام بین‌الملل	حوزه بین‌المللی

Source: Salami, 2009: 15

۲-۴- جایگاه جنوب غرب آسیا در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

در پایان قرن بیستم، آمریکایی‌ها با اعلام دکترین نظم نوین جهانی، در پی آن بودند تا امنیت خود را از طریق ترویج ارزش‌های نظام سرمایه‌داری در چارچوب پروسه دموکراسی‌سازی در کشورهای هدف و گسترش سیاست مبتنی بر بازار آزاد، تأمین نمایند. از نظر هنری کسینجر «آمریکا با اعلام قصدش جهت ایجاد نظم نوین جهانی، در صدد ترویج کاربرد ارزش‌های داخلی خود نسبت به تمامی جهان بود» (Kaligeli, 2010: 82). استراتژیست‌های امنیت‌محور در آمریکا بر این باورند که سیاست ایالات متحده در قبال کشورهای جهان باید چند بعدی و گزینشی باشد؛ به این معنی که آمریکا باید کشورها را از لحاظ اهمیت، موقعیت و جایگاه، اولویت‌بندی نماید؛ در جایی دموکراسی را دنبال کند و در جایی دیگر موضوعات امنیتی را پیگیری نماید. از این رو به‌زعم این گروه، خاورمیانه جایی است که آمریکا چاره‌ای ندارد جز آنکه نظاره‌گر فقدان دموکراسی باشد. از دیدگاه افرادی همچون فرانسیس فوکویاما، در خاورمیانه نگرانی برای ثبات و امنیت به‌منظور تضمین دسترسی به نفت، ضرورتاً بر ترویج دموکراسی تقدم دارد. واقع‌گرایی امنیتی بر این اساس شکل گرفته که آمریکا باید به‌صورت گزینشی و هریک از

منافع استراتژیک و ایدئولوژیک خود را با توجه به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های منطقه هدف دنبال نماید (Dehoshiyar, 2008: 56). از این رو اولویت برای واشینگتن همواره ایجاد یک حکومت دموکراتیک نیست و گاهی منافع استراتژیک بر ارزش‌های ایدئولوژیک ارجحیت پیدا می‌کند، اگرچه بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، بر این باورند که حتی اهداف و ارزش‌های ایدئولوژیک نیز بدون توجه به منافع ملی پیگیری نمی‌شوند. بنابراین، این منافع استراتژیک بود که برای سال‌های طولانی ایالات متحده آمریکا را در کنار رژیم‌های اقتدارگرای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا قرار داد. این مسئله، سیاست خارجی را با نوعی دوگانگی کنشی در حوزه نظام بین‌الملل روبه‌رو ساخت. پیچیدگی معادلات قدرت و امنیت در چنین فضایی، کاملاً قابل تأمل است. به‌واقع معضل اساسی ایالات متحده را می‌توان در چگونگی تعامل، مدیریت و موازنه قوا و البته انتقال آن در فضای جدید منطقه‌ای برشمرد. سیاست آمریکا در خاورمیانه در طول چندین دهه چهار هدف اساسی را دنبال کرده است که عبارتند از: محافظت از خاورمیانه در برابر قدرت‌های رقیب که بیشتر در دوره جنگ سرد و رقابت با شوروی سابق دنبال می‌شد و هدف از آن پیشگیری از نفوذ شوروی در خاورمیانه از طریق منعقد ساختن پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه بود؛ اشراف مستقیم و تسلط بر منابع انرژی منطقه و تضمین جریان مداوم و امن آن به غرب؛ تضمین امنیت اسرائیل که همواره از اهداف و اولویت‌های اساسی واشینگتن در منطقه بوده و در این راستا از طریق ارائه کمک‌های مختلف، در صدد تأمین تفوق نظامی-اقتصادی آن در منطقه خاورمیانه برآمده است؛ و جنگ علیه تروریسم که در این راستا آمریکایی‌ها فشار زیادی را بر کشورهای منطقه وارد آوردند تا در تحقق جنبه‌های مختلف این هدف، با واشینگتن همکاری کنند. باراک اوباما در دوره‌ای به اتخاذ رویکردهای نوین در خاورمیانه دست می‌زند که در دوره پیشین، چهره آمریکا در منطقه به شدت تخریب شده بود. جورج بوش با اتخاذ سیاست مشت آهنین و اشغال افغانستان و عراق و عدم اعطای اولویت و در محاق قرار گرفتن حل و فصل مناقشه خاورمیانه و جانبداری آشکار از اسرائیل، چهره آمریکا را در نزد مسلمانان و به‌ویژه در خاورمیانه تخریب کرد. اوباما با هدف تغییر چهره آمریکا به اتخاذ رویکردهای نوینی همت گماشت. از شاخصه‌های رویکرد نوین اوباما می‌توان به سه مورد اشاره کرد: نخست ارائه دیدگاه‌های مسالمت

آمیز در بحث دموکراسی‌خواهی، ترویج دموکراسی و حقوق بشر است. وی برخلاف جورج بوش، کاربرد زور را برای تحقق چنین اهدافی رد می‌کند. دومین نکته مورد توجه دولت اوباما بحث اعتمادسازی بود. این امر در جهت بهبود وجهه آمریکا نزد مسلمانان صورت می‌گرفت و اوج آن را در سخنرانی اوباما در قاهره شاهد بودیم که گفتمان متعادل‌تری را اتخاذ نمود. سومین مسئله نیز اهمیت بیشتر قائل شدن به کشمکش فلسطین و اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است. وی فعال‌سازی مذاکرات صلح را به‌عنوان یکی از اولویت‌های اصلی خویش در خاورمیانه دنبال نمود. اگرچه به‌دلیل سیاست‌های افراطی دولت راست‌گرای نتانیاهو، عملاً روند صلح در دوران نخست باراک اوباما به حالت تعلیق باقی ماند. از جمله دلایل توجه گسترده اوباما به فرایند صلح خاورمیانه را می‌توان در چارچوب نزدیکی سنتی روابط حزب دموکرات آمریکا با لابی‌های صهیونیستی توضیح داد. این موضوع سبب شده تا دموکرات‌ها همواره توجه و حساسیت بیشتری در قبال امنیت رژیم صهیونیستی در منطقه داشته باشند. عمده تحولات در فرایند صلح، در دوره دموکرات‌ها رخ داد. صلح مصر-اسرائیل، صلح اردن-اسرائیل و توافق اسلو، جملگی در دوره رؤسای جمهور دموکرات پیش رفته‌اند. اوباما به‌عنوان یک دموکرات نیازمند یک دستاورد بزرگ در این زمینه است که این امرافزون بر میراث دموکرات‌ها، از مشکلات داخلی آمریکا نیز ناشی می‌شود (Moavenat Pazhohesh Foreign Policy, 2012; 3-4).

وی منطقه خاورمیانه را علی‌رغم فاصله‌اش از آمریکا، برای اقتصاد و امنیت آن کشور بسیار حائز اهمیت ارزیابی می‌کند. در عین حال، اوباما معتقد است دنبال کردن صرف و سطحی منافع آمریکا در گذشته و عدم توجه به شرایط داخلی کشورهای این منطقه باعث بروز نارضایتی‌های مردمی در این کشورها شده است؛ که این امر می‌تواند به‌طور بالقوه تهدیداتی را برای اهداف بلند مدت آمریکا در منطقه ایجاد نماید. در تبیین اهمیت خاورمیانه برای آمریکا، اوباما با نگاهی کاملاً ابزاری، ملاحظات مردم خاورمیانه در مورد قضیه فلسطین را به موضوع صلح اعراب و اسرائیل تقلیل می‌دهد و بدون توجه به حمایت‌های گسترده آمریکا از دولت‌های اقتدارگرای عربی، همانند همیشه یکی از اولویت‌های محوری خود در منطقه را حفظ امنیت اسرائیل معرفی می‌کند. به واقع این امر در تناقض آشکار با پذیرش قدرت و مطالبات مردمی در منطقه به‌مثابه

بازیگران اصلی قرارداد (Monfared, 2012: 6). پس از اتمام رقابت دیرینه آمریکا و شوروی در جریان جنگ سرد، خاورمیانه به عنوان آوردگاه استراتژیک ایالات متحده جایگزین بلوک شرق شده است. این تغییر در اولویت بندی سیاست خارجی آمریکا به خصوص پس از یازده سپتامبر برجستگی بیشتری یافت. اهداف راهبردی و در نتیجه غیرقابل تغییر آمریکا در منطقه این موارد را در بر می گیرد:

(الف) تضمین جریان انرژی منطقه به سمت غرب؛

(ب) پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح خاورمیانه؛

(ج) تأمین و تضمین منافع اسرائیل؛

(د) ستیز با اسلام سیاسی تحت پوشش مقابله با بنیادگرایی و تروریسم؛

(ه) مقابله و یا دست کم کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا؛

(خ) گسترش فرهنگ آمریکایی در قالب اشاعه دموکراسی، بازار آزاد و سکولاریسم در منطقه (Porahmadi, 2010: 56).

طرح خاورمیانه تعیین کننده راهبرد و چارچوب کلان رفتارها و منافع میان مدت و درازمدت آمریکا در منطقه است. منافع میان مدت آمریکا یقیناً در چارچوب منافع ناشی از نفت و گاز و فرصت های اقتصادی حضور در خاورمیانه است. اما اهداف راهبردی و درازمدت آمریکا که به وسیله حضور سخت افزاری و هم از طریق اصلاحات اقتصادی، سیاسی و امنیتی طرح خاورمیانه بزرگ و با بهره مندی از منابع نفت و گاز خاورمیانه دنبال می شود و در نهایت ادغام خاورمیانه در اقتصاد سیاسی جهانی را دنبال می کند، از مهمترین عناصر تأثیرگذار بر روند تحولات نوین خاورمیانه است (Porahmadi, 2010: 63). خاورمیانه از پویاترین حوزه های منطقه ای در جهان است. بخشی از این پویایی لاجرم می باید در ارتباط با تحولات و پویای های نظام بین الملل درک شوند و از این رو ایالات متحده نیز به عنوان یکی از مهمترین بازیگران نظام بین الملل واجد نقشی انکار ناشدنی در فرایندهای خاورمیانه است. اهمیت خاورمیانه برای ایالات متحده در طول زمان از چند جنبه قابل بررسی است. قطع نظر از سنت سیاسی آمریکا در دوران انزوگرایی و حاکمیت دیدگاه مونرو بر سیاست خارجی این کشور؛ در طول جنگ سرد سیاست خارجی آمریکا تابعی

از جهت‌گیری کلی این کشور در قبال رقیب ایدئولوژیک یعنی اتحاد جماهیر شوروی بود. سیاست آمریکا در این برهه زمانی تابعی از استراتژی کلان مهار کمونیسم در آسیا و سایر نقاط جهان بود. از این‌رو منطقه خاورمیانه که مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی مماس بر آن می‌شدند همواره مورد توجه استراتژیست‌های آمریکایی بود. به‌طورکلی رویکرد آمریکا به کشورهای منطقه تحت تأثیر تهدید کمونیسم ماهیتی امنیتی داشت. بر این مبنای اقتداری حاکم بر جوامع خاورمیانه در عین تعارض با ارزش‌های صلح‌آمیز آمریکایی از حمایت علنی و تلویحی آمریکا برخوردار شد و طبق معمول خطر بزرگتر یعنی کمونیسم دلیلی برای تن دادن به خطرات کوچکتر یعنی حکومت‌های اقتدارگرایانه خاورمیانه شد (Soleymani, 2011: 81). در بطن سیاست، مهار و حذف کمونیسم بود که تمام نقاط کور خاورمیانه می‌باید اصلاح شده و این امر نیز تنها با سیاست ثبات و ایجاد یک جامعه بسته سیاسی ممکن بود. ماحصل چنین شرایطی در سطح داخلی بسط و نشو و نما یک جامعه بسته واجد انسداد سیاسی، فترت فکری و فقر فرهنگی شد. بر مبنای سیاست حاکم که معطوف به حفظ ثبات سیاسی هیئت حاکمه بود، نظام سیاسی اقتدارگرا خود منبعی برای تولید و باز تولید معضل امنیت و نیز معضل ناامنی شد. حاصل این تسلسل، رشد گرایش‌ها و تمایلات رادیکال نسبت به سنت‌ها و ارزش‌های بومی بود که نوعاً در ارتباط با اسلام تعریف می‌شدند. بنابراین، می‌توان گفت که سیاست استراتژیک آمریکا در خاورمیانه طی دوران جنگ سرد افق امنیتی متناقضی را در سپهر سیاسی کشورهای منطقه بازگشود؛ تأمین امنیت رژیم سیاسی در ازای ناامنی فکری و فرهنگی و بر همین سیاق بی‌ثباتی اجتماعی جوامع خاورمیانه. اما پس از جنگ سرد و به‌دنبال تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل، استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا نیز دستخوش تحول شد. اکنون نگاه استراتژیک در سیاست خارجی آمریکا چندان مفید به‌نظر نمی‌رسد، چرا که رقیب امنیتی و استراتژیک آمریکا، یعنی اتحاد جماهیر شوروی حذف شده بود. بر این مبنای حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی که در دوران جنگ سرد محور اصلی سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در قبال خاورمیانه بود، جای خود را به اعمال اصلاحات ساختاری سیاسی - اجتماعی داد (Dehoshyar, 2006: 86). طبیعتاً این سیاست پس از وقایع یازدهم سپتامبر وارد فاز جدیدی گردید و پرداختن به آن از جمله اولویت‌ها و ضرورت

- های اساسی دولتمردان آمریکا شد. خاورمیانه به دلایلی چند در دروه زمانی مورد بحث در صدر سیاست خارجی رهبران ایالات متحده قرارداشت:
- موقعیت ژئواستراتژیک: بخش عمده‌ای حمل و نقل قاره‌ای از مسیر تجاری خاورمیانه صورت می‌پذیرد.
 - منابع انرژی: برآورد منابع سوخت فسیلی خاورمیانه معادل نیمی از ذخایر کل جهان است. دسترسی و تضمین پایداری این دسترسی به منابع انرژی از موضوعات مهم استراتژیک و جزء لاینفک منافع ایالات متحده است.
 - امنیت رژیم صهیونیستی: اتحاد با رژیم صهیونیستی نقش مهمی در سیاست خارجی آمریکا، نفوذ این کشور در خاورمیانه و نقش آن در مناقشه اعراب و اسرائیل دارد.
 - تروریسم: هرچند نقش آمریکا در بوجود آمدن گروه‌های افراط‌گرا قابل تأمل است، این گروه‌ها در خاورمیانه تهدیدی جدی برای امنیت آمریکا به تصویر کشیده می‌شوند. بسیاری از سازمان‌هایی که در فهرست سازمان‌های تروریستی منتشره از جانب آمریکا تحت پیگرد هستند، از این منطقه برخاسته‌اند و رهبران بسیاری از این سازمان‌ها از اتباع مصر، عربستان و دیگر کشورهای منطقه هستند.
 - اشاعه تسلیحات هسته‌ای: به سامان رسیدن برنامه هسته‌ای ایران که از ۱۹۷۹ تاکنون هدف تخاصم ایالات متحده آمریکا است، احتمالاً به‌طور مستقیم چشم‌انداز امنیتی منطقه را دستخوش تغییر خواهد کرد. بنابراین، به‌طور بالقوه چالشی برای ایالات متحده و منافع استراتژیک آن محسوب می‌شود.
 - گرایش‌های ضدآمریکایی: تصور منفی مردم کشورهای اسلامی از منطقه از آمریکا، نتیجه سیاست‌های این کشور در خاورمیانه و اتحاد استراتژیک با رژیم صهیونیستی است. افزایش احساسات ضدآمریکایی در عین اتحاد و روابط بسیار نزدیک رژیم‌های مستبد و فاسد حاکم در خاورمیانه با آمریکا، باعث نضج و رشد انگاره‌های پشتیبان افراط‌گرایی و استفاده از آن علیه آمریکا و منافع آن می‌شود. میزان بالای احساسات ضدآمریکایی در جوامع خاورمیانه در کنار عواملی که ذکر شد باعث شده تا این منطقه به‌مثابه اولویت مستقیم ایالات متحده

درآید (Sasnal, 2005: 371). بنابراین خاورمیانه در کانون توجه دستگاه دیپلماسی آمریکاست.

۳-۴- منافع جنوب غرب آسیای آمریکا

جنوب غرب آسیا در عین اینکه یکی از حوزه‌های علائق آمریکاست امروزه مهمترین چالش ژئوپلیتیک این کشور نیز به‌شمار می‌رود. دست‌کم طی دو دهه اخیر راهبرد ایالات متحده در قالب (۱) تضمین جریان انرژی منطقه به‌ویژه خلیج فارس، (۲) پیشبرد فرایند صلح جنوب غرب آسیا، (۳) پشتیبانی و تأمین امنیت اسرائیل، (۴) ستیز با اسلام سیاسی در قالب مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، (۵) رویارویی با کشورها و بازیگران مخالف منافع ایالات متحده، (۶) کوشش برای گسترش اقتصاد بازار آزاد و سکولاریزم در منطقه در پوشش ایجاد دموکراسی (Pourahmadi: 2009: 57). در جهت‌دهی به تحولات جنوب غرب آسیا نمود داشته‌اند. در این میان، دگرگونی‌های اخیر جنوب غرب آسیا به‌ویژه در قالب بیداری اسلامی یا بهار عربی فرصتی نو برای تشدید هم‌آوردی میان دیدگاه‌های گوناگون اسلامی فراهم کرده است. در این منطقه افزون بر وجود مسائلی بنیادی در حوزه‌های اقتصاد، ناسیونالیسم، جنگ‌های داخلی، دموکراسی‌خواهی، چهار الگوی اسلام‌گرایی در قالب نوع‌ثمنی‌گرایی، سلفی تکفیری (سلفی درباری و جهادی)، اخوان المسلمین مصر و جمهوری اسلامی ایران (Hatami bogeri, 2013: 129). خاستگاه قلمرو گسترده‌تری واحدهای سیاسی-فضایی منطقه و بازیگران نوپدید با نمادی اسلامی در تحولات چند سال اخیر جنوب غرب آسیا شده است. درهم تنیدگی امور اقتصادی، سیاسی و امنیتی جهان، سوگیری‌های سیاست خارجی ایالات متحده در جنوب غرب آسیا را به سمتی رانده است تا جایگاه ویژه‌ای را به جلب همکاری و تقویت همگرایی اختصاص دهد (Markaze Tahgegat: 2008).

۴-۴- راهبردهای نوین منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه

اندیشکده استراتفور در گزارشی می‌نویسد: «اینک استراتژی منطقه‌ای جدید ایالات متحده در

حال اجراست. واشنگتن دارد از سیاست گذشته خود - یعنی ایفای نقش به‌عنوان نیروی نظامی اصلی در درگیری‌های منطقه‌ای - فاصله می‌گیرد. با این کار، ایالات متحده بار عمده جنگ را بر دوش قدرت‌های منطقه‌ای می‌گذارد، درحالی‌که خود نقشی ثانویه بر عهده می‌گیرد. از دید ایالات متحده، اعراب پس از سال‌ها خریداری جنگ‌افزارها و سلاح‌های پیشرفته، اکنون قادر هستند تا یک سری نبردهای نسبتاً پیچیده را - حداقل در یمن - به انجام برسانند (Feridman, 2016).

در واقع در راهبرد جدید خاورمیانه‌ای آمریکا، همچنان ایران به‌عنوان اصلی‌ترین تهدید به‌شمار می‌رود و لذا آمریکا باید به شرکای منطقه‌ای خود اطمینان دهد که انعقاد توافق هسته‌ای با ایران نه باعث عقب‌نشینی آمریکا از منطقه خاورمیانه و قطع ارتباط با این منطقه خواهد شد و نه به منافع امنیتی شرکای منطقه‌ای آمریکا خللی وارد خواهد کرد. اما با این حال حضور نظامی آمریکا در منطقه و استقرار تجهیزات گسترده نظامی با تهدید نامتقارن روبه‌رشدی که از سوی ایران متوجه منافع جمعی منطقه است تناسب چندانی ندارند. لذا پیشنهاد اصلی برای راهبرد دفاعی آمریکا در منطقه خلیج فارس؛ تقویت و افزایش همکاری‌های امنیتی با شرکای عربی حاشیه خلیج فارس است تا قابلیت‌های دفاعی خود را بهبود بخشند و سهم بیشتری از بار مسئولیت منطقه را بر عهده بگیرند (Pavel and Saab, 2015). بر همین اساس ایالات متحده به‌دنبال این است تا شرکت و درگیری مستقیم خود در درگیری‌های منطقه‌ای را محدود سازد و به‌جای شرکت و درگیری مستقیم در این درگیری‌های منطقه‌ای، از آن دسته از قدرت‌های منطقه‌ای برای این کار بهره‌برد که هیچ گزینه‌ای پیش‌رو ندارند جز این که وارد این درگیری شوند. در تبیین این رویکرد استراتژی امنیت ملی آمریکا در ۲۰۱۵ می‌نویسد: «آمریکا از یک موقعیت قدرتمند رهبری می‌کند. اما به این معنی نیست که ما می‌توانیم یا باید مسیر تمام رخدادهای سراسر جهان را دیکته کنیم. منابع و دایره نفوذ ما بی‌حد و حصر نیست... درگیریها و تنش‌ها در خاورمیانه ملزم می‌کند شرکایی که می‌توانند از خودشان دفاع کنند، خود اقدام کنند. بنابراین ما این توانایی را به اسرائیل، اردن و شرکای خلیج فارس برای جلوگیری از تجاوز اعطا می‌کنیم. درحالی‌که تعهد تزلزل‌ناپذیرمان به امنیت اسرائیل، از جمله لبه‌کیفی نظامی، را حفظ می‌کنیم» (National Security Strategy, 2015). این عبارات درست همان چیزی است که باراک اوباما در

سخنرانی مشهور دانشکده نظامی وست پوینت بر آن تأکید می‌کند: «من معتقدم که ما باید راهبرد ضد تروریستی خود را تغییر دهیم و به موفقیت‌ها و کاستی‌های راهبرد خود در عراق نگاهی عبرت‌آموز داشته باشیم و باید به صورت کارآمدتر با کشورهای شراکت و همکاری داشته باشیم که شبکه‌های تروریستی در آنها حضور دارند.» بنابراین واضح است که ایالات متحده به دلیل هزینه‌های سنگین جنگ در عراق و افغانستان دیگر توانایی حضور نظامی در مناقشات را نخواهد داشت. همچنان که در بحران‌های اخیر مانند حمله به لیبی، داعش و یمن نقش پشتیبانی‌کننده بر عهده می‌گیرد و در مورد سوریه که جبهه غربی و عربی آمریکا را بازیگر نقش اول حمله به سوریه قلمداد می‌کردند، از زیر بار این تهاجم شانه خالی می‌کند.

۵-۴- منزلت ژئوپلیتیک چین

داده‌ها و یافته‌های موجود نشان می‌دهند که حکومت اقتدارگرای چین موفق از نظر اقتصادی، پس از تجربه‌های مشابه در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم (ژاپن و آلمان) به چالشی برای نظم آتلانتیکی تبدیل شده است. برای نمونه روزنامه پراودا آن را هیولای آسیایی^۱ خوانده که با نظم تک‌قطبی به رهبری آمریکا مخالف است (Nirkonnen, 2008: 89). چین هم در پاسخ به نیازهای انرژی خود، برای تأمین امنیت آن تلاش‌های زیادی دست زده است. از سال ۱۹۹۳ تا سال ۲۰۰۳ واردات نفت چین ۳۰ درصد افزایش یافت و چین پس از آمریکا دومین واردکننده نفت جهان شد. سپس تلاش چین نیز برای تنوع بخشیدن به منابع تأمین انرژی مورد نیاز آن بیشتر شد. طی دو ده گذشته چین امنیت انرژی خود را از آفریقا، دریای سرخ و خلیج گینه تأمین کرده است. چین یک‌سوم تا یک چهارم انرژی مورد نیاز خود را از آفریقا تأمین می‌کند و به نظر می‌رسد در پی افزایش آن تا ۴۰ درصد مصرف خود است (Rogers, 2007: 52) روابط چین با ایران برای تأمین انرژی، با وجود قطعنامه‌های شورای امنیت گسترش یافته است. روابط تجاری ایران و چین به ویژه همکاری‌های نظامی دو کشور سبب ایجاد نگرانی‌های جدی در آمریکا شده است. با وجود مخالفت آمریکا، چین با ایران در حوزه یادآوران، قرارداد ۲ میلیارد دلاری را به

1. The Asian Monster

امضاء رسانید چین در مارس ۲۰۰۴ هم قرارداد ۱۰۰ میلیون دلاری با ایران ۲۰ تا ۱۰ میلیون تن گاز مایع تا ۲۵ سال دریافت کند (Gordesman, 2006: 60). از ژوئیه ۲۰۰۵ گفتگوهای «همکاری آسیا-پاسیفیک» برای حل اختلاف‌های آمریکا و چین آغاز شد. وزارت انرژی آمریکا و کمیسیون اصلاحات و توسعه‌های چین برای حل اختلاف‌ها و تفاوت و دیدگاه‌ها و برنامه‌های متنوعی را سازمان دادند (Ibid: 136). تقاضای فزاینده چین مساله امنیت انرژی را در بازارهای جهانی را برجسته‌تر ساخته است. رشد سریع تقاضای چین در بازار انرژی جهان سبب نگرانی روزافزون قدرت‌های اقتصادی جهان بوده است. چین ۶۰ درصد انرژی خود را از خاورمیانه وارد می‌کند و تنوع بخشیدن به منابع انرژی خود از اکوادور تا استرالیا، قزاقستان، آذربایجان، عمان، الجزایر دنبال کرده است (Avery, 2005: 9). در مورد همکاری چین و آمریکا دو دیدگاه مخالف و موافق وجود دارد. برخی رشد اقتصادی چین و به دنبال افزایش تلاش‌های سیاسی آن را تهدید می‌دانند، در حالی که گروهی دیگر بر منافع مشترک دو کشور تأکید دارند. دعوت چین به سازمان بین‌المللی انرژی IEA مرکب از ۲۶ کشور صنعتی که در پاریس مستقر است، از جمله پیشنهادهاست که برای درگیری کردن چین در مناسبات بین‌المللی سازگار با آمریکا و اروپا مطرح شده است. همکاری نفتی چین با ژاپن از دهه ۷۰ و تحریم نفتی اعراب آغاز شد چین در این همکاری هم درآمد و هم دسترسی به تکنولوژی ژاپن را هدف قرار داده بود (Henderson, 2008: 9). رقابت چین و هند در آسیا-پاسیفیک در حال رشد است. این دو کشور در صدد تداوم حفظ قدرت و غلبه بر یکدیگر از طریق ایجاد محدودیت‌های متقابل و نیز اتحاد با سایر کشورها هستند (Hafeznia, 2012: 20).

۶-۴- منافع ایالات متحده در پاسیفیک

ایالات متحده برای حفظ برتری خود در جهان به‌ویژه در منطقه آسیا پاسیفیک، استراتژی مهار چین را دنبال می‌کند. اهمیت این منطقه در آن است که بخش مهمی از خطوط تأمین کننده انرژی و اقتصاد ایالات متحده و اروپا از راه‌های دریایی آن می‌گذرند. از طرفی منطقه آسیا-پاسیفیک، کزیدور بسیار مهم و جانشینی برای قدرت‌افکنی ایالات متحده به مناطق دیگر است که در واقع

انتقال قدرت ایالات متحده از سرزمین خود به مناطق دیگر را تسهیل می‌کند و بدون آن هرگونه جابه‌جایی قدرت ایالات متحده در سطح جهان بسیار پرهزینه و ناممکن خواهد بود (Mottagi and Najafi Sayar, 2010: 231-232). احیای رهبری و برتری نظامی آمریکا در آسیا-پاسیفیک دو ستون اساسی دارد (Capila, 2012): اول، ابتکارات سیاسی، استراتژیک و دیپلماتیک برای ترزیق قدرت خود در شبکه‌ای گسترده به منظور تأمین امنیت آمریکا در ارتباط با شرق آسیا، همکاری استراتژیک با برخی از کشورها در آسیا-پاسیفیک و جدا کردن کشورهای گرفتار در آغوش استراتژیکی چین. دوم: تقویت حضور نیروهای نظامی آمریکا در آسیا-پاسیفیک با استقرار مجدد نیروهای نظامی و تقویت قدرت نظامی در پاسیفیک برای مقابله با هرگونه گسترش تهدید چین نسبت به ایالات متحده، متحدین آن و دوستانش در منطقه. در بعد نظامی نیز آمریکا برای مقابله با تهدید نظامی چین در استراتژی جدید خود سه اهرم اساسی را در نظر گرفته است: حضور گسترده نظامی در آسیا-پاسیفیک؛ گسترش توانایی طراحی قدرت در آسیا پاسیفیک؛ تقویت بیشتر وضعیت بازدارندگی آمریکا. براین اساس در مقیاس کلان می‌توان تأثیر نظامی استراتژی جدید دفاعی آمریکا روی چین را به شرح زیر خلاصه کرد: تفاوت نظامی چین با ایالات متحده عریض‌تر خواهد شد؛ تهدید سیاسی و نظامی چین علیه همسایگانش خنثی می‌شود. به لحاظ نظامی چین محدودتر خواهد شد، استراتژی توان و اقدامات بلندمدت چین برای جلوگیری از ورود آمریکا به منطقه و ممانعت از استفاده مؤثر از ابزارهای دسترس آن کشور و همچنین استراتژی توان و اقدامات کوتاه مدت و میان مدت برای محدود نمودن آزادی عمل منطقه‌ای آمریکا توسط چین را رقیق می‌کند؛ چین توسط آمریکا و با کمک دیگر کشورها و به نام دفاع از ارزش‌های جهانی، در دریای چین جنوبی محاصره می‌شود؛ ایالات متحده با تمرکز روی قدرت نظامی هوایی و دریایی خود، به تضعیف قدرت نظامی در چین خواهد پرداخت. الگوی رفتاری آمریکا در منطقه پاسیفیک: الف- در بعد سیاسی، آمریکا تلاش خواهد کرد با کمک متحدان خود موازنه جدید در برابر چین برقرار کند تا بتواند این قدرت نوظهور را مهار و متوازن نماید. روابط استراتژیک آمریکا با هند که اکنون به سومین شریک تجاری آن کشور و دومین سرمایه‌گذار در آن تبدیل شده و قراردادهای نظامی و هسته‌ای گسترده با هند منعقد کرده

است، افزایش حضور نظامی آمریکا در شبه جزیره کره، استراتژی جدید در افغانستان و امضای پیمان استراتژیک با آن کشور، همگی ابعاد سیاسی تقابل سرد آمریکا با چین را تشکیل می‌دهند. نقاط تنش آفرین در دریای چین جنوبی این امکان را به آمریکا می‌دهد تا قدرت چین را تضعیف کند. در این دریا اختلافاتی بر سر برخی از جزایر میان چین و بعضی از کشورهای آسیه. آن وجود دارد و چینی‌ها مایلند این اختلافات را به صورت دو جانبه حل و فصل کنند. بحث هسته‌ای کره شمالی، مسئله تایوان و اختلاف بر سر جزایر «اسپراتلی» و «پاراسل» که شش کشور منطقه نسبت به آنها ادعای مالکیت دارند، ضمن آنکه بر هم زنده ثبات در منطقه است، زمینه مداخلات خارجی نیز می‌باشند. آمریکایی‌ها می‌کوشند تا با ورود به این معضلات، آنان را به نفع خود مدیریت کنند. در این راستا، لئون پانه تا، وزیر دفاع آمریکا طی سخنانی در کنفرانس امنیتی سنگاپور، خبر از انتقال بخش قابل توجهی از ناوگان جنگی دریایی این کشور به منطقه اقیانوس آرام تا سال ۲۰۲۰ داد. در حال حاضر ناوگان نیروی دریایی آمریکا به دو شکل مساوی در دو اقیانوس اطلس و آرام مستقر شده‌اند ولی استراتژی جدید این کشور بر مبنای استقرار این نیرو تا ۶۰ درصد در اقیانوس آرام و ۴۰ درصد برای اقیانوس اطلس است. وزیر دفاع آمریکا با رد این مسئله که افزایش حضور این کشور در منطقه اقیانوس آرام، عامل ایجاد چالش با چین است، مدعی شد که تلاش ما برای افزایش حضورمان در آسیا کاملاً با رشد و توسعه چین سازگاری دارد اما پانه تا ضمن هشدار به مدرنیزه شدن ارتش چین، افزود که باید هوشیار، قوی و آماده مقابله با هر چالشی باشیم. نیروی دریایی آمریکا در حال حاضر ۲۸۵ ناو جنگی در اختیار دارد که نیمی از آن در اقیانوس آرام مستقر شده است. از این رو می‌تواند در دریای چین جنوبی یکی از حوزه‌های اصلی تنش چین و آمریکا باشد. اواما در نشست رهبران ۱۰ کشور عضو آسه آن در ۲۴ سپتامبر، اظهار داشت که «کشورش خواهان ایفای نقش رهبری در آسیاست». ب- در بعد اقتصادی اگرچه همکاری‌های دو کشور نفع متقابل را در پی دارد اما ایالات متحده به این همکاری‌ها نگاهی سیاسی با هدف تغییر دراز مدت در ساختار سیاسی چین دارد. حجم مبادلات آمریکا و چین در سال ۲۰۱۱ به ۵۰۳/۲ میلیارد دلار رسید که سهم صادرات آمریکا به چین ۱۰۳/۹ و صادرات چین به آمریکا ۳۹۹/۳ میلیارد دلار بوده است. اقتصاد چین در سال ۲۰۱۱،

۱۰/۹ تریلیون دلار تولید کرده است که بعد از آمریکا و اتحادیه اروپا در رده سوم جهان است. به دیگر سخن، اقتصاد چین متکی به صادرات و صادرات چین متکی به آمریکا است. چین ۳/۲ تریلیون دلار ذخیره ارزی دارد که سپرده‌های آن در آمریکا تا نوامبر ۲۰۱۱، ۱/۳۲ تریلیون دلار بود. بر این پایه، اقتصاد چین متکی به آمریکا است و این بزرگترین اهرم آمریکا در قبال چین است. اگرچه در چین حزب کمونیست حاکم است اما سیاست‌های اقتصادی و تجاری آن کشور بر مبنای اقتصاد بازار است. این اعتقاد در آمریکا وجود دارد که گسترش همکاری‌های تجاری و اقتصادی با چین باعث قدرت یافتن طبقه متوسط می‌شود و به تدریج این طبقه مستقل از دولت، رشد خواهد کرد و نظام کمونیستی در چین تضعیف خواهد شد. ادغام چین در اقتصاد جهانی باعث این تلقی شده که بخش ماهر اقتصادی فراملی و فرهنگ مختص به آن یعنی «فرهنگ داووس» در چین در حال شکل‌پذیری است. اینکه تا چه حد فرهنگ داووس می‌تواند در زندگی اجتماعی چینی‌ها نقش بیافریند و یا اینکه تا چه زمان نخبگان دنیای داد و ستد می‌توانند جزئی از قشر سرمایه در فراملی با وجود تضاد منافع میان شرکتی که برای آن کار می‌کنند و سنت‌های فرهنگی و ملی باشند، از جمله پرسش‌هایی است که در حال حاضر پاسخی ندارد (Zhyang, 2005: 31-32). ۳- نهایتاً در بعد علمی و فرهنگی، نیاز چین به علم و فناوری غرب، فرهنگ مصرف و حقوق بشر از ابزارهای آمریکا برای متأثر ساختن جامعه چینی است. ورود نظریه‌ها و شیوه‌های پژوهشی غربی به چین، قدرت و حقانیت حزب کمونیست را تضعیف می‌کند. ورود گفتمان‌های جدید در چین و متفاوت با گفتمان‌های مارکسیستی و تأمین مالی پروژه‌های تحقیقاتی روشنفکران چینی و همچنین اعطای بورس‌های تحصیلی، از جمله ابزارهای آمریکا برای متأثر ساختن جامعه دانشگاهی و روشنفکری چین است. فرهنگ مصرف، بیگ مک و بلوک باسترهای هالیوودی از دیگر ابزارهای فرهنگی آمریکا برای تغییر ذائقه مردم چین و تضعیف فرهنگ کمونیستی و چه بسا کنفوسیوسی است. در حال حاضر، مصرف یکی از ارکان ایدئولوژیک فرهنگ عامه است و این فرهنگ نیز به مصرف به مقیاس انبوه را ترویج می‌دهد. از اوایل دهه ۱۹۹۰، مصرف به صورت یک ایدئولوژی فرهنگی در جامعه چین رشد کرد و به آرامی جانشین ایدئولوژی مارکسیستی و همچنین ارزش‌های سنتی چین شده است. این مصرف صرفاً

متوجه نیازهای روزمره زندگی نیست بلکه تمرکز بر فعالیت‌های در حال تبلور تفریحی و خوشگذرانی دارد که بسیاری از آنها در بطن فرهنگ عامه جای دارند. این فرهنگ به وضوح در سریال‌های تلویزیونی، موسیقی پاپ، فیلم و دیگر اشکال رسانه‌های عمومی دیده می‌شوند که جملگی مردم را به مصرف بیشتر دعوت می‌کنند (Zhyang Zhyan, 2005: 40).

۷-۴- راهبرد آسیایی آمریکا در قبال چین

برای تشریح استراتژی آمریکا در قبال چین در منطقه بهتر است به جمله‌ای از میرشایمر از اندیشمندان رئالیست نئوکلاسیک اشاره کرد. او بر این باور است: «یک چین رشد یافته به‌طور اجتناب‌ناپذیر به دنبال کسب هژمونی منطقه‌ای است و منافع آمریکا در آسیا را تهدید می‌کند» (Mearsheimer, 2010: 24). چین و آمریکا به‌عنوان دو قدرت تأثیرگذار در منطقه رابطه‌ای دوسویه و دوگانه‌ای دارند. در بعد اقتصادی پس از برقراری روابط دو کشور در دهه ۱۹۷۰ همکاری اقتصادی دو دولت ادامه یافت و روز به روز وابستگی متقابل آنها افزایش یافت. اما در بعد نظامی روابط دو کشور گاه حالت شراکت و همکاری و گاه حالت رقابت و دشمنی به خود می‌گیرد که نوع رابطه این دو تأثیر مستقیمی بر رویکردهای امنیتی کشورهای منطقه و ثبات آن بر جای می‌گذارد. هر چند از منظر تحلیل‌گران، وابستگی متقابل اقتصادی چین و آمریکا عاملی بازدارنده در افزایش تنش‌هاست. در اینجا، آسیب‌پذیری متقابل اقتصادی به اندازه آسیب‌پذیری متقابل استراتژیک نیروی متوازن کننده قدرتمندی به‌شمار می‌آید. درحالی‌که تعادل استراتژیک ایجاد شده آمریکا و شوروی از بازدارندگی هسته‌ای متقابل ناشی می‌شد اما موازنه میان آمریکا و چین بیشتر از وابستگی فزاینده در مسائل اقتصادی منتج می‌شود (Kohen, 2008: 541-542). وضعیت کنونی شرق آسیا حکایت از آن دارد که اکثر کشورهای منطقه توسعه را بالاترین اولویت خود می‌دانند. به‌همین دلیل است که ثبات نسبی در این منطقه حکم فرماست زیرا در حال اقتصاد در کانون توجه این کشورها قرار دارد. به‌طور طبیعی تمرکز بر اقتصاد، رفتار تعاملی را بر سیاست خارجی حاکم می‌کند و آشکارا تعامل با تنش میانه‌ای ندارد اما درباره پایداری این ثبات نیز ابهاماتی وجود دارد. بحث هسته‌ای کره شمالی، مسئله تایوان و اختلاف بر

سر جزایر اسپراتلی و پارسل به‌ویژه اینکه گفته می‌شود این جزایر از ذخایر استخراج نشده هنگفتی از نفت و گاز طبیعی برخوردار هستند، باعث تردید در ادامه این ثبات شده است. لذا برقراری نظم پایدار در این منطقه کار آسانی به‌شمار نمی‌آید. از سویی ویژگی غالب ژئوپلیتیک آسیا-پاسیفیک بُعد دریایی آن است که هم برای آمریکا و هم برای کشورهای منطقه حائز اهمیت است. آمریکا برای نظارت بر فعالیت‌های نظامی چین نمی‌تواند هیچ محدودیتی در استفاده از آبهای بین‌المللی بپذیرد، زیرا بدون چنین نظارتی، سپردفاعی آمریکا در مقابل تایوان و همچنین کره جنوبی و ژاپن تضعیف خواهد شد. از سوی دیگر به‌دلیل برتری مسیرهای دریایی بر مسیرهای زمینی باری انتقال کالا، کشورهای منطقه از موقعیت خوبی برای حضور در تجارت بین‌المللی برخوردار هستند اما مشکل استراتژیک این وابستگی به تجارت برای عبور و مرور دریایی در منطقه و از آنجا به دیگر بخش‌های جهان و بالعکس برای این کشورها، امنیت خطوط دریایی است. لذا کشورهای منطقه به قدرت دریایی و هوایی آمریکا برای تأمین خطوط کشتیرانی وابستگی دارند. به‌همین دلیل آمریکا در تلاش است به ایفای نقش موازنه‌گر بپردازد. هدف از ایفای این نقش جلوگیری از تبدیل چین به هژمون منطقه‌ای است. خطری که در سال‌های اخیر و با توسعه قدرت روزافزون چین محسوس‌تر شده است. اما از کشورهایی که آمریکا برای برقراری توازن در منطقه مدنظر دارد هند و ژاپن است. آمریکا در حال حاضر بر آن است حضور نظامی و فعالیت‌های اقتصادی خود را در آسیا-پاسیفیک افزایش دهد. زیرا این مسئله را عاملی مهم در ثبات منطقه می‌داند، ثباتی که برای تداوم رشد اقتصادی این کشور اولویت و اهمیت اساسی دارد. رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا در نشست سالانه مشترک آمریکا با استرالیا در نوامبر ۲۰۱۰ در همین باره گفت: «ما به‌دنبال راه‌های ممکن برای تقویت حضور و در صورت امکان گسترش اقتدار خود در آسیا هستیم» اما افزایش همکاری دفاعی با کشورهای منطقه از جمله ژاپن، هند و استرالیا تقویت‌کننده تلاشی گسترده‌تر برای حضور بیشتر نقش نظامی آمریکا در منطقه آسیا-پاسیفیک است. نگاهی به رفتار آمریکا در آسیا حکایت از حرکت این کشور برای حفظ وضع موجود دارد. رشد عمده کشورهای منطقه اهمیت استراتژیک این حوزه برای آمریکا به‌شدت افزایش داده است اما عواملی چون نگاه به چین به‌عنوان یک رقیب استراتژیک، تداوم

و تقویت بیشتر ائتلاف با ژاپن و قائل شدن به ایفای نقش بیشتر این کشور در منطقه برای مهار چین، پیشبرد منافع اقتصادی آمریکا در آسیای شرقی و کنترل خطوط دریایی باعث تغییر جهت نگاه سیاست خارجی آمریکا در قبال شرق آسیا شد (Blumenthal, 2010: 46). بر این پایه، شاید بتوان سیاست آمریکا در قبال چین را به‌طور کلی شامل موارد زیر دانست: ۱- جلوگیری از سلطه یک قدرت ائتلافی از قدرت‌های متخاصم بر آسیا، ۲- حفظ تشکیلات نظامی برتر و پیروی از یک سیاست خارجی سازگار با منافع ملی کشورهای از منطقه که اهدافشان با آمریکا همسویی دارد، ۳- گسترش همکاری با چین برای جلوگیری از ظهور چالش‌های منطقه‌ای و محدود ساختن آنان، ۴- کنترل چین یک اصل اساسی برای جلوگیری از تحقق اهداف مدرنیزاسیون نظامی این کشور، ۵- به‌کارگیری ابزارهایی نظیر تحریم برای جلوگیری از همکاری چین با دیگر کشورهایی که آمریکایی‌ها، ۶- ادامه حمایت از دوستان و متحدان در منطقه و حفظ امنیت ایشان؛ ثبات محیط امنیتی، به رشد اصلاحات لیبرال کمک می‌کند، ۷- ارتقاء روابط با ژاپن و هند برای توازن قوای منطقه. در واقع، سیاست آمریکا در آسیا-پاسیفیک مانند سیاست این کشور در دوران جنگ سرد نیست که برخی معتقدند چین جایگزین شوروی سابق شده است. از طرف دیگر، تنها چین نیست که می‌تواند در آینده قابلیت به چالش کشاندن آمریکا را داشته باشد. هند و روسیه نیز کمابیش از امکاناتی مانند چین برخوردار هستند. آیا آمریکا قصد امنیت خود را بر پایه ممانعت از ظهور احتمالی هر قدرت عمده‌ای در جهان تعیین کند؟ چنین حرکتی آمریکا را به پلیس جهان مبدل خواهد ساخت و به تدریج کشورها ی بیشتری در مقابل آن قرار خواهد داد. چنانچه اقدامات مداخله‌جویانه و جنگ‌ها به ویژگی تبیین‌کننده سیاست خارجی آمریکا مبدل شود منابع و تعادل روانی آمریکا به تحلیل خواهد رفت (Kesenjer, 2002: 80-237). بر این پایه، حفظ موازنه قدرت در آسیا-پاسیفیک و برقراری روابط مبتنی بر همکاری توأم با هم‌اوردی پایه استراتژی آمریکا در منطقه به‌شمار می‌آید. چنین رابطه‌ای هم به‌نفع آمریکا و هم به‌نفع چین است. آمریکا بر آن است تا چین را به سهامداری مسئول در نظام بین‌الملل تبدیل کند.

۵- تجزیه و تحلیل

۵-۱- منافع متقابل ایالات متحده و ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همواره مبتنی بر امنیت‌سازی بدون مداخله قدرت‌های خارجی از جمله آمریکا بوده و حضور ایالات متحده در منطقه جنوب غرب آسیا را به‌عنوان تهدیدی برای منافع ملی خود در منطقه تلقی کرده است و آمریکا نیز در راستای سیاست حذف مخالفان منطقه‌ای، در روند کنونی ایران را منبع ناامنی برای کشورهای منطقه معرفی می‌کند و ضمن جلوگیری از بهبود روابط ایران با کشورهای عربی که برای توسعه اقتصادی ایران حیاتی است، با گسترش جو بی‌اعتمادی بین این کشورها زمینه را برای تداوم حضور نظامی خود در منطقه حفظ می‌کند. در این زمینه آمریکا نه به‌دنبال همکاری بلکه به‌دنبال کنترل انحصاری منطقه است. در همین ارتباط آمریکا با ادامه روابط تنش‌آلود با ایران به‌راحتی می‌تواند حضور در منطقه را برای دولت‌های همسایه ایران توجیه کند. تلاش آمریکا برای نزدیک ساختن کشورهای میانه رو عربی به اسرائیل به‌عنوان دشمنان دیرینه همدیگر، محوری دیگر از استراتژی آمریکا برای مهار ایران در شرایط جدید است. این سیاست از زمان جنگ حزب‌الله لبنان و اسرائیل در تابستان ۲۰۰۶ و احساس نگرانی‌های هم‌زمان اسرائیل و دولت‌های میانه‌رو عربی از قدرت حزب‌الله و در نتیجه استفاده مقامات واشنگتن از این فضا آغاز شد (Asadi, 2008: 203). از این‌رو، دولت آمریکا در حال حاضر در پی گسترش و تقویت این ایده است که اسرائیل و کشورهای عربی در جهت مهار ایران و جلوگیری از توسعه نقش و نفوذ منطقه‌ای آن دارای منافع مشترک هستند (Samiey, 2011: 104). سیاست آمریکا در جنوب غرب آسیا بیانگر نوعی نگرش توسعه طلبانه است که از طرف سردمداران کاخ سفید اعمال می‌شود. دولت آمریکا از دوران نیکسون که سرآغاز حضور آمریکا در منطقه بوده است، تاکنون استراتژی‌های ° دو ستونی، موازنه قوا و مهار دو جانبه ° را برای حفظ منافع خود سرلوحه کار قرار داده و در حال حاضر استراتژی حضور مستقیم را جایگزین استراتژی‌های پیشین کرده است. سیاست خارجی ضد اسرائیلی ایران که در تعارض با منافع آمریکا است و تعارض و تقابل ایدئولوژیکی با آمریکا منجر تبدیل شدن ایران

به تهدیدی علیه منافع ملی ایالت متحده در منطقه شده است و به تبع آن ایالات متحده با ایجاد چالشهایی برای ایران به دنبال تضعیف و کاهش قدرت آن در منطقه می‌باشد. از جمله چالشهایی که فشار بسیار از طریق آن در سالهای اخیر بر دولت ایران وارد شده است موضوع "برنامه هسته‌ای ایران" است. از دیدگاه آمریکا، برنامه هسته‌ای ایران تهدیدی جدی برای صلح و امنیت بین‌المللی است و لذا تمامی تلاش خود را چه از طریق فشارهای بین‌المللی و چه از طریق تهدیدات نظامی انجام می‌دهد تا ایران را از پیگیری برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای خود منصرف کند (Barzegar, 2006: 154). آمریکا و متحدانش بر این نظرند که دستیابی ایران به توان هسته‌ای چندین چالش جدی را در پی دارد: اول آنکه باعث گسترش توان هسته‌ای در خاورمیانه و کشورهای همسایه ایران نظیر عراق، عربستان، مصر، سوریه، ترکیه، اسرائیل و حتی الجزایر به دنبال ترمیم موقعیت دفاعی و امنیتی خود خواهد بود. دوم آنکه افزایش موقعیت منطقه‌ای ایران در خاورمیانه، باعث افزایش چشمگیر قیمت نفت خواهد شد. کاهش وابستگی داخلی به انرژی فسیلی به واسطه بومی کردن توان هسته‌ای و استفاده از موقعیت هسته‌ای در چانه‌زنی‌های منطقه‌ای به‌وسیله ایران به‌عنوان یکی از مهمترین کشورهای دارنده نفت و گاز جهان در کنار وابستگی رو به افزایش آمریکا و اروپا و آسیای دور به نفت خاورمیانه و خلیج فارس برای اقتصاد جهانی نگران‌کننده خواهد بود. سوم آنکه با توجه به سیاست‌های ایدئولوژیک ایران، دستیابی به توان هسته‌ای به ابزاری برای افزایش هراس‌پروری در خاورمیانه و کاهش آزادی عمل آمریکا در آن تبدیل خواهد شد (Sokolski and Clawson, 2005: 1-2). و در نهایت اینکه ایران هسته‌ای تهدیدی برای اسرائیل به حساب می‌آید و تعادل قدرت را در منطقه بر هم می‌زند. از این رو به نظر می‌رسد دولت آمریکا برای برخورد با مسئله تهدید هسته‌ای ایران، اقدام به ایجاد چالشهایی برای ایران به‌وسیله دامن زدن به بی‌ثباتی داخلی، تهدید نظامی و ... نماید. (Samiey, 2011: 105). از سوی دیگر ایران از دید آمریکا می‌تواند مدخل ورود بسیاری از رقبا در منطقه باشد. بخصوص ایران با بیشتر رقبای در حال پیدایش آمریکا روابط نسبتاً دوستانه داشته و هریک از این کشورها از طریق ایران حضور سمبلیک در منطقه پیدا کرده‌اند. فعالیت روسها در خلیج فارس (نیروگاه بوشهر) روابط دوستانه ایران و چین و رابطه ایران با ژاپن و آلمان نگرانی آمریکا

را افزایش می‌دهد. (هرچند اخیراً تغییراتی در روابط خارجی ایجاد شده) شرایط فوق ایران را از سایر کشورهای منطقه متمایز می‌کند و به‌عنوان مانع اصلی ایالات متحده در راه چیرگی کامل بر جنوب غرب آسیا به‌ویژه (خلیج فارس) است (Pollack and Takeyeh, 2005, 24-25).

۲-۵- تغییر وضعیت ایران در پرتو سیاست پاسیفیک‌محور آمریکا

۱-۲-۵- دیپلماسی هسته‌ای و چشم‌انداز جایگاه منطقه‌ای ایران

ایالات متحده کشورهای جهان غرب و همچنین برخی از واحدهای سیاسی عموماً تلاش دارند تا از الگوهایی استفاده نمایند که مبتنی بر جایگاه و مشروعیت ساختاری آنان باشد. قدرت ساختاری همواره از میزان اثربخشی بیشتری در مقایسه با مؤلفه‌های کنش کارگزاران در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دارد. جهان غرب از ابزار و قابلیت ساختاری خود برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران بهره می‌گیرد (Mosallanazad, 2014: 22). در این بخش چشم‌انداز تأثیر دیپلماسی هسته‌ای ایران و ۱+۵ بر نقش و جایگاه منطقه‌ای ایران مورد سنجش قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری ایران زمینه تقویت و تعامل سازنده و امکان حل فصل مسالمت‌آمیز پرونده هسته‌ای ایران فراهم شده است؛ با مروری روشمند و با مشخص کردن مواضع کشورهای مرتبط با پرونده هسته‌ای ایران پس از انتخاب ریاست جمهوری به‌دنبال تحلیل و تبیین افق‌های جدید پیش روی جمهوری اسلامی ایران در تعامل با کشورهای منطقه و نقش آن در افزایش قدرت منطقه‌ای ایران هستیم. با انتخاب روحانی برخورد کشورهای مرتبط با برنامه هسته‌ای ایران، هم رویکرد هر کشور و هم میزان واگرایی و هم‌گرایی میان مجموعه این کشورها تغییر کرد. قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ایران، مواضع آمریکا، اتحادیه اروپا و اسرائیل با اندکی تفاوت تقریباً یکسان بود و این کشورها ضمن تأکید آشکار بر اقدام و تهدید نظامی، آشکار و پنهانی تمام تلاش خود را برای عملیاتی کردن فشار و تحریم علیه ایران به‌کار بستند در مقابل، روسیه و چین در عین همراهی با کشورهای مذکور در اعمال فشار و تحریم، از اقدام و حتی تهدید نظامی طرفداری نمی‌کردند. در حقیقت، شکاف قابل توجه در بین این مجموعه فقط بر سر اقدام و تهدید نظامی بود و رد عمل، با کمی شدت و ضعف،

همه بر فشار و تحریم اتفاق نظر داشتند. این وضعیت پس از انتخابات ریاست جمهوری دگرگون شد و با تغییر موضع آمریکا و اتحادیه اروپا در قبال ایران، از یک سو مواضع این کشورها با اسرائیل تفاوت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد و از سوی دیگر تا حدودی به مواضع روسیه و چین نزدیک شد. در واقع، انتخابات ریاست جمهوری و به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور عمل‌گرا در ایران، در عمل موازنه استراتژیک میان کشورهای مرتبط با برنامه هسته‌ای ایران را نیز دگرگون کرد (Khalily, 2014: 25). بنابراین به واسطه تغییر در فضای داخلی در نتیجه انتخابات موفق به ایجاد زمینه‌های تعامل با قدرت‌های بزرگ شده، به صورت روزافزون در حال احیای قدرت و عظمت منطقه‌ای و بین‌المللی خود است. دیپلماسی فعال هسته‌ای در این دوره در پی تنش‌زدایی، اعتمادسازی، بهبود چهره و پرستیژ ایران و روابط با سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی است. در اینجا با ارائه شاخص‌های نشان داده می‌شود که چگونه این دیپلماسی هسته‌ای می‌تواند نقش منطقه‌ای ایران را افزایش دهد.

۲-۲-۵- خروج از محور امنیتی شدن در منطقه و انتخاب ترامپ و تأثیر آن بر منطقه

امنیتی شدن فرایندی است که طی آن یک کشور بیش از آنکه به‌عنوان یک پدیده جمعیتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شناخته شود، عمدتاً به‌عنوان یک پدیده امنیتی معرفی می‌گردد. چنین کشوری در عرصه بین‌المللی به‌عنوان یک تهدید معرفی می‌شود و سایر کشورها تلاش می‌کنند با آن حداقل رابطه و تعامل را داشته باشند. بر این اساس کشوری که عمدتاً به‌عنوان پدیده‌ای امنیتی و تهدیدزا معرفی می‌شود، در تمامی زمینه‌ها به‌خصوص سیاسی و اقتصادی با مشکل مواجه می‌شود و هزینه‌های اقتصادی و سیاسی آن به شدت افزایش می‌یابد (Pourahmadi and Mohseni, 2012: 143-158).

از این رو طی چند سال گذشته کشورهای غربی به رهبری آمریکا تلاش داشته‌اند تا ایران را به‌عنوان یک پدیده امنیتی معرفی کنند. آنها به بهانه موفقیت‌های ایران در عرصه هسته‌ای تلاش می‌کنند تا ایران را به‌عنوان تهدیدی علیه امنیت منطقه‌ای معرفی کنند؛ بنابراین دیپلماسی هسته‌ای و بهبود روابط با آمریکا می‌تواند به بهبود چهره و تصویر ایران، به‌خصوص از طریق کسب اعتبار

نه به‌عنوان کشوری تهدیدزا و امنیتی، بلکه به‌عنوان کشوری صلح‌طلب و فرهنگی معرفی شود و این امر باعث افزایش اعتبار و حیثیت ایران در منطقه شود و زمینه تأثیرگذاری این کشور در معادلات منطقه‌ای را فراهم آورد.

سیاست خارجی آمریکا در جنوب غرب آسیا به‌صورت کلی هم تابع ساختارهاست و هم تابع افراد؛ اما در کل در نظام سیاسی آمریکا نقش افراد به نسبت ساختار کمتر است؛ یعنی می‌توان نتیجه گرفت که ما شاهد یک تحول بنیادین در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا نسبت به جنوب غرب آسیا نخواهیم بود. تغییر بنیادین بدین معناست که آمریکا به یک‌باره از حمایت متحدان محافظه کار عرب خود به اضافه رژیم اسرائیل دست بردارد و به سمت ایران و سوریه سوق پیدا کند. چنین چیزی در روابط آمریکا با خاورمیانه مشاهده نمی‌شود محافل سیاسی آمریکا این اجازه را نمی‌دهند. چون ساختار نظارت و موازنه در آمریکا حاکم است و اگر رئیس‌جمهوری هم بخواهد یک تغییر بنیادین ایجاد کند، کنگره به علاوه نهادهای دیگری وجود دارند که جلوی او را خواهند گرفت. اما به‌صورت سنتی وقتی سیاست خارجی آمریکا را نسبت به جنوب غرب آسیا تحلیل کنیم، گفته می‌شود که این سیاست خارجی تابع نفت و امنیت اسرائیل است. در سال‌های اخیر سیاست آمریکا به تبع تحولات جهان عرب و مسأله هسته‌ای ایران شاهد تحولات مهمی بوده است و به نظر می‌رسد که دیگر نمی‌توان با رویکرد سنتی یعنی تأمین امنیت اسرائیل و امنیت نفت، سیاست خارجی آمریکا را در جنوب غرب آسیا تعریف کرد زیرا پویای امنیت در جنوب غرب آسیا امروز پیچیده‌تر شده است. به‌عنوان مثال وقتی به ظهور داعش نگاه بیندازیم، این مسأله پدیده‌ای است که اصلاً در این قالب نمی‌گنجد، بنابراین غیراز تحلیل سنتی باید ببینیم که در شرایط جدید سیاست خارجی آمریکا تابع چه متغیرهایی خواهد بود. علاوه بر امنیت اسرائیل و امنیت نفت، در حال حاضر متغیرهای جدیدی مانند رادیکالیزم موجود در منطقه، آمریکا‌ستیزی، قدرتمندتر شدن ایران و مشکلات عربستان با یمن و مسأله سوریه به‌وجود آمده‌اند، بنابراین ترامپ وقتی در کاخ سفید مستقر می‌شود قاعدتاً با یک شطرنج پیچیده در جنوب غرب آسیا مواجه خواهد شد و آن صحبت‌هایی که در زمان تبلیغات انتخاباتی ریاست‌جمهوری‌اش گفته تنها ۱۰ تا ۲۰ درصد سیاست خارجی آمریکا در جنوب غرب آسیا را شامل خواهد شد.

البته چون ایشان روی داعش تأکید کرده، قاعدتاً اولویت را به این مسأله اختصاص خواهد داد که این به نفع برخی کشورها و به ضرر برخی دیگر خواهد بود. اما این نگاه که دست ترامپ باز باشد و هر کاری که می‌خواهد در جنوب غرب آسیا انجام دهد، بعید به نظر می‌رسد. زیرا مسأله داعش با مسائل منطقه چون سوریه، عربستان، ترکیه و رقابت‌های منطقه‌ای گره خورده است، بنابراین اگر در ابتدا تصور شود چون ترامپ، فرد اهل معامله‌ای است کارش راحت است، این تحلیل صحیح نیست. این صحیح است که کاندیدای جمهوری خواهان بنابه دلایلی پیروز شده است اما ادامه این راه به خصوص در خاورمیانه برای او آسان و هموار نخواهد بود.

در خصوص تأثیر انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا در روابط با ایران، چند دیدگاه وجود دارد؛ نخست، دیدگاه سنتی که معتقد است وقتی جمهوری خواهان در آمریکا روی کار می‌آیند تمایل به معامله بیشتری با ایران دارند. ترامپ نیز شخصی تاجر و اهل معامله است و قاعدتاً به سمت معامله با ایران حرکت خواهد کرد. همچنین چون تخصصی در سیاست خارجی ندارد امور را به دست افراد جمهوری خواه خواهد سپرد و آنها نیز در جنوب غرب آسیا معامله‌ای انجام خواهند داد. کسانی که حامی این دیدگاه هستند بر این نکاتی که اشاره شد، تأکید دارند و معتقدند که آمدن ترامپ می‌تواند به نفع ایران باشد، زیرا دونالد ترامپ به نوعی نسبت به ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه علاقه‌مندی نشان داده و این در حالی است که روابط روسیه با ایران در حال حاضر مطلوب است. با این دیدگاه روی کار آمدن ترامپ را برای ایران مثبت می‌دانند. اما دیدگاه مخالفی نیز وجود دارد که براساس این دیدگاه، پیش‌بینی ناپذیری ترامپ، کار را برای ایران بسیار دشوار خواهد کرد. به عقیده این گروه، چون ترامپ در سیاست خارجی تخصصی ندارد ممکن است دست به یک سری اقدامات پیش‌بینی نشده بزند. استدلال دیگر کسانی که آمدن ترامپ را برای ایران خوب نمی‌دانند این است که جمهوری خواهی سنتی یا سیاست سنتی جمهوری خواهان در جنوب غرب آسیا نیز دچار تحول شده است؛ یعنی از زمانی که جرج بوش روی کار آمد، ما با یک طیف نومحافظه‌کار جمهوری خواه مواجه هستیم ولی اکنون یک طیف پوپولیست از جمهوری خواهان ظهور کرده‌اند. باید توجه داشت که ترامپ خیلی تعلقات حزبی آنچنانی به جمهوری خواهان ندارد، بنابراین این موج پوپولیستی جدید آنچنان که

به نظر می‌رسد خیلی هم محافظه‌گرا نیست؛ یعنی اتفاقاً اقدامات ایران را یکی از دلایل تضعیف موقعیت آمریکا در خاورمیانه یا به قول خودشان تضعیف بزرگی آمریکا می‌دانند. بنابراین ممکن است این طیف به این نتیجه برسند که ایران یک مانع بزرگ در برابر افزایش قدرت و اعتبار آمریکا در منطقه است، بنابراین باید در برابر ایران بایستند. کما اینکه در مساله برجام، ترامپ تقریباً این تفکر را ارائه و از آن حمایت کرده بود. با این تفاسیر این دیدگاه مخالفان نیز قابل تأمل است و خیلی خوش‌بینانه نباید به این سمت حرکت کرد که آمدن ترامپ به نفع ایران خواهد بود (Gahramanparvar, 2016: 15).

۳-۲-۵- فراهم شدن زمینه گسترش روابط ایران با کشورهای منطقه جنوب غرب آسیا (عمان و سوریه)

ایران در مناسبات و روابط سیاسی-امنیتی خود با کشورهای منطقه و به‌ویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق، همواره تلاش کرده است نظر مساعد و اعتماد و اطمینان خاطر آنان را نسبت به خود جلب نماید و در کنار آن همواره نسبت به همکاری و مشارکت با آمریکا در طرح‌های امنیتی و مانورهای نظامی مشترک خلاف مصالح و منافع ایران، هشدارهای جدی داده است. با مطرح شدن برنامه انرژی هسته‌ای ایران، غرب با مجموعه ادعاها و سم‌پاشی‌های گسترده قصد دارد این‌گونه به افکار عمومی مردم خاورمیانه و جهان القا کند که برنامه هسته‌ای ایران در نهایت به تولید بمب اتمی و سلاح کشتار جمعی ختم می‌شود. اظهارنظرهای رسمی و آشکار غرب در تبیین برنامه‌های تسلیحاتی هسته‌ای ایران، همچنان تأکید دارد ایران خطری جدی برای کشورهای جنوب غرب آسیا است و باید به مقابله با آن برخاست. از طرف دیگر، از طرفدار دیگر، غرب با توسل به انواع تمهیدات دیپلماتیک و تبلیغات سیاسی از مشارکت فعال و مستقیم ایران در هرگونه نظام امنیتی منطقه به‌ویژه خلیج فارس جلوگیری کرده است (Asadi, 2007: 21). با وجود تمام روندهای نظری و عملی مثبت ایران به‌منظور جلب اعتماد و اطمینان کشورهای منطقه، شاهد اعلام تهدیدهای سیاسی و نظامی آمریکا علیه ایران و نیز تبلیغات منفی و کارشکنی‌های آن کشور و انگلیس برای جلوگیری از نزدیک شدن و توسعه دوستی و تفاهم بیشتر ایران

و کشورهای منطقه هستیم و کشورهای منطقه، به‌ویژه اعضای شورای همکاری خلیج فارس تحت تأثیر سیاست‌های هسته‌ای آمریکا در منطقه به شکل مشترک در پی متوقف نمودن برنامه هسته‌ای ایران هستند. از این حیث، توافق جامع می‌تواند نتایج مثبتی در ارتباط ایران با همسایگان به‌همراه داشته باشد. گسترش همکاری‌های بین‌المللی ایران پس از توافق هسته‌ای می‌تواند از یک طرف مخالفت و حمایت آمریکا از کشورهای منطقه علیه ایران را کاهش دهد؛ از طرف دیگر، می‌تواند اقتصاد ایران را تقویت کند و تقویت اقتصاد ایران می‌تواند نفوذ این کشور بر سایر کشورهای جنوب غرب آسیا را افزایش بدهد. ایران پس از رفع تحریم‌ها می‌تواند حمایت خود از حزب‌الله لبنان، دولت بشار اسد در سوریه و دولت شیعی در عراق را ارتقاء ببخشد. قبل از توافق ژنو عموم دولت‌ها در منطقه تحت تأثیر فشارهای سیاسی آمریکا و مسئله تحریم‌ها روابط خود با ایران را تنظیم می‌کردند؛ اما چشم‌انداز بهبود روابط ایران و آمریکا و رفع احتمالی تحریم‌ها منجر به تجدیدنظر سریع در نوع روابط آنها با ایران شده است. خود این مسئله نقش و موقعیت منطقه‌ای ایران را افزایش داده است. مثلاً نزدیکی مجدد ترکیه به ایران موقعیت و نقش ایران در بحران سوریه را افزایش داده است. توافق ژنو باعث شده که به هر حال بخشی از تحریم‌های اقتصادی از بین برود و ترکیه به سرعت بخواهد جای خالی را پر کند (Barzegar, 2013). از سوی دیگر این توافق زمینه‌های ضروری منطقه‌ای بازگرداندن ثبات به خاورمیانه و جهان اسلام را فراهم می‌سازد؛ در غیر این صورت می‌تواند تلاش‌های برخی کشورهای عربی خلیج فارس برای نیل به بازدارنده‌های هسته‌ای، قبل از تجدیدنظر درباره چگونگی همزیستی با جمهوری اسلامی را به‌دنبال داشته باشد. به هر روی، توافق هسته‌ای، فرصتی برای همه طرف‌ها برای کشف منافع مشترک در مبارزه و جلوگیری از افراط‌گرایی، اعم از سنی یا شیعه و فرصتی برای دیپلماسی خلاق، برای جایگزینی مشاجره نظامی با همزیستی و رقابت مسالمت‌آمیز، ایجاد می‌کند (Freeman, 2014).

۴-۲-۵- مخالفت کشورهای منطقه در تعامل دو کشور

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران خود را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای شناساند که باید در

نظم و ترتیبات امنیتی منطقه شرکت داشته باشد و خود را الگوی اسلام واقعی عنوان نمود که می‌بایست این الگو و ارزش‌های منبعث شده از آن را به فراسوی مرزها انتقال دهد. این مسئله در مقابل ادعای کشورهای منطقه به‌ویژه عربستان سعودی که خود را داعیه‌دار حرمین شریفین و وارث واقعی تمدن اسلامی می‌دانست، قرار گرفت و این مسئله موجبات روابط خصمانه کشورهای منطقه به‌ویژه عربستان سعودی علیه ایران را فراهم نمود. در این میان این کشورها، عربستان با این رویکرد در سیاست خارجی درصدد تقابل با جمهوری اسلامی ایران برآمد و نمود اصلی این تقابل را از حمایت آشکار از رژیم بعثی عراق علیه ایران به معرض نمایش قرار داد. بررسی روابط میان ایران و عربستان در دهه‌های گذشته گویای آن است که از ابتدای انقلاب اسلامی ایران، همواره هر دو کشور یکدیگر را به چشم یک رقیب می‌نگرند، رقابت دو کشور در خلیج فارس، جنوب غرب آسیا، جهان عرب و جهان اسلام و حتی در صحنه بین‌المللی گویای توانایی اندک آنها برای همکاری جز در اهداف عامی که تمامی کشورهای جهان در آن اشتراک نظر دارند، می‌باشد (Agay, 2010: 19). دو کشور ایران و عربستان، امروزه دو نوع رقابت ایدئولوژیکی در قالب تحمیل یک ایدئولوژی راهنما یا اتصال هویت ملی متفاوت به دیگری و رهبری جهان اسلام و رقابت موقعیتی (تلاش برای ایفای نقش برتر منطقه‌ای و رسیدن به موقعیت و جایگاه برتر منطقه‌ای) را به نمایش گذاشته‌اند. با توجه به این مسئله، سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال ایران در یک دهه گذشته، در صحنه عراق، لبنان، فلسطین و سپس یمن و این اواخر بحرین به‌مثابه تخته شطرنج رقابت استراتژیک-ایدئولوژیک میان ایران و عربستان تبدیل شده است. در این میان این رقابت میان دو کشور بعد از سال ۲۰۰۳ به‌ویژه پس از اشغال عراق توسط آمریکا بسیار زیادتر شده و بین دو کشور در عراق از همان ابتدا رقابت شدیدی در قالب مباحث ایدئولوژیکی شیعه-سنی در گرفت، به‌طوری که مقامات عربستانی بارها از اقدام ایالات متحده آمریکا در روی کار آمدن دولت شیعی در عراق ابراز نارضایتی نموده و اعلام داشتند که این امر به افزایش قدرت منطقه‌ای ایران انجامیده و عملاً موازنه قدرت را به نفع ایران به هم زده است. (Gause, III, 2007). این رویکردهای متعارض عربستان سعودی در مقابل ایران پس از حوادث عراق، امروزه بارها و بارها در صحنه تحولات بحرین میان دو کشور

بسیار نمایان‌تر شده است، به طوری که حتی به مجادلات لفظی و کلامی و ابلاغ پیام تهدیدآمیز بین دو طرف نیز کشیده شده است. این جنگ لفظی همچنین موجب صدور بیانیه‌های دوجانبه‌ای از طرف هر دو کشور و همچنین شورای همکاری خلیج فارس در قبال ایران شد و اعضای شورای همکاری خلیج فارس خواستار اعمال دخالت نظامی ناتو در قبال تهران شدند. در ادامه ریاض برای استفاده از گذرگاه‌های هوایی این کشور به جای مسیر متعارف برای کوتاه شدن فاصله جنگنده‌های اسرائیلی برای بمباران ایران، مذاکرات مقامات سعودی با چین برای جبران مسئله انرژی و مواد خام این کشور در صورت حمله به ایران و پیشنهاد عربستان به هند برای فروش نفت مازاد خود به این کشور به جای وارد کردن نفت از ایران را می‌توان از جمله اقدامات تقابلی این کشور برای مهار ایران و ترس از افزایش قدرت منطقه‌ای ایران و هراس از سقوط دولت سنی مذهب بحرین و افتادن آن به دامان ایران ارزیابی نمود (Roheidanbe, 2011:100). در مجموع می‌توان اختلاف عربستان با ایران را در زمینه مسائل امنیت منطقه‌ای، رقابت‌های ایدئولوژیک، سیاست‌های نفتی و درآمدهای آن و مسئله ابقای نقش رهبری در منطقه و جهان اسلام دانست (Asadi, 2002: 407).

۶- نتیجه‌گیری

کنترل مراکز تولید انرژی، مسیرهای انتقال انرژی و کانون‌های بزرگ مصرف انرژی و تولید کالا بخشی از راهبرد کلان آمریکا بوده است و برپایه چنین اقدامی به مهار رقبا در مقیاس جهانی و منطقه‌ای پرداخته است. با فروپاشی شوروی و پایان عصر تعارضات ایدئولوژیک در مقیاس جهانی، مباحث اقتصادی و ژئواکونومیک در جهت‌دهی به سیاست خارجی ایالات متحده نقش کانون یافته است. جنوب غرب آسیا از جمله مناطقی است که دو مقوله انرژی و امنیت نقش مرکزی در رویکرد خاورمیانه‌ای ایالات متحده طی چند دهه اخیر داشته است داده‌های موجود گویای آن است که تداوم سیاست‌های موجود هزینه‌های هنگفت نظامی برای این کشور در پی داشته است و در عین حال کشورهای رقیب بیشتر در عرصه اقتصاد پایه پا به عرصه ظهور گذاشته و جایگاه محوری ایالات متحده در نظام سلسله مراتب قدرت را تهدید می‌کند که از آن

میان چین اولویت خاصی در سیاست خارجی و رویکرد ژئواکونومیک آمریکا یافته است. یافته‌های موجود نشان دادند که آمریکا دست‌کم طی یک دهه اخیر توجه فزاینده‌ای به تحولات سیاسی، امنیتی و اقتصادی حوزه اقیانوس آرام و جنوب شرق آسیا داشته است که این رویه مستلزم تغییراتی در برخی از قلمروهای پیشین ایالات متحده به‌ویژه جنوب غرب آسیا و خلیج فارس است که این فرایند مستلزم تغییراتی در رویه‌های پیشین این کشور است. اما در این میان ایران، منزلت ژئوپلیتیک این کشور به سیاست خارجی اش وزن ژئوپلیتیکی بخشیده است آمریکا از پذیرش واقعیت ایران در مناسبات منطقه‌ای با این حال موقعیت جدید ایران با مسائلی همانند رویکرد سیاست خارجی ایران به اسرائیل و با نوساناتی همراه خواهد بود. لذا این حضور بر امنیت ایران بیشتر تهدیدکننده است تا امنیت‌ساز. و رویکرد آمریکا نسبت به خاورمیانه در چند سال اخیر به‌خاطر قدرت اول منطقه‌ای ایران در منطقه خاورمیانه است که از روی کار آمدن دولت یازدهم به این طرف باعث کاهش یک‌سری از تحریم‌ها شده است و نسب انرژی هسته‌ای هم به طرف توافق‌های اولیه می‌روند این باعث می‌شود که نقش آمریکا در خاورمیانه که تأثیر اساسی بر امنیت خاورمیانه با رویکرد تروریستی داشته باشد که این نیز باعث می‌شود امنیت ملی ایران تهدید بشود و اگرچه در طی دو سال گذشته کاهش تنش با جمهوری اسلامی ایران داشته است.

۷- ق‌ردانی

نگارندگان مقاله بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه خوارمی به‌واسطه حمایت‌های معنوی که در راستای این پژوهش صورت گرفته است، تشکر و ق‌ردانی نمایند.

References

- 1-Asadi, Bijan(2007), The impact of nuclear power on the balance of power, Relations, regional security, Journal of Political Science,No6[in Persian].
- 2-Asgarkhani,abomohammad and mohammd reza hagshenas(2011), Regional security threats and strategies and weaponry Islamic Republic of Iran, Journal of Strategic Studies, the ninth year,No33[in Persian].
- 3-Avery(2005),Emma chanlett.U.S.A:SRC Report for congress.
- 4-Barzegar, Kyhan(2013), Geneva nuclear agreement and Iran's regional role, Available at: <http://www.khabaronline.ir/detail/339625/weblog/barzegar>[in Persian].
- 5-Bacevich, Andrew J. (2005). The New American Militarism: How Americans Are Seduced By War, Oxford University press.
- 6-Bensahel,nora and Daniel Byman(2004),The Future security Enviroment in the middle East:conflict,stabllity and political change,rand corporation.
- 7-Blumenthal,Daniel(2010), The ching-U.S. Security Rivalry, The American Enterprise,Deccmber14,in:<http://blog.american.com>.
- 8-Buzan Barry&ole waevar(2003).regions and powers:The structure of international security,new York:cambridge university press.
- 9-Buzan, Barry(1999), People, governments fear, Translation Institute for Strategic Studies,Tehran, Institute for Strategic Studies[in Persian].
- 10-Center for Strategic Research, research vice foreign policy / Europe and America Studies 11-Group(2008) America's strategy in the Middle East: <http://www.csr.ir/departments.aspx?abtId>.
- 11-Chobin,shahram(1994), Irans National Security policy,Washington DC.
- 12-Cordesman,Anthony(1999), The lessons of modern war,London,mansell.
- 13-Dan,tim(2005) Liberalism, globalization policy: International Relations Drsrnvyn, John Baylis Vastyv Smith, translation Rahchamani A. Tehran: Abrar Moaser[in Persian].
- 14-Dehoshiyar, Hossin(2009), America neoconservative foreign policy, Tehran: storytelling[in Persian].
- 15-Dehoshyar, Hossin(2007), America's foreign policy, the Middle East and democracy, Tehran: the third line[in Persian].
- 16-Duncan, R.& Others (2004), worldpolitic in the21th century.NewYork: Pearson Education.
- 17-Ezaty, Ezatollah (2006), Geopolitic,Tehran, SAMT [in Persian].
- 18-Ezati, Ezatollah(2007), Geopolitics, Sixth Edition, Tehran, SAMT [in Persian].
- 19-Feridman, Gorj(2016) Think tank Stratfor: Iran, Saudi Arabia and the balance of power in the Middle East, the Center for Strategic Monitoring of nobility.

- 20-Felent, Kalent (2011), Introduction to Geopolitics, Translation mohmmad bager galibaf and hadipoyande, Goumes Publication[in Persian].
- 21-Feryman, Charze (2014), Iran nuclear talks impact on regional geopolitics and world order ", available at: www.eshraf.ir[in Persian].
- 22-Gilpin, R (1975), Us Power and Multinational Corporation, New York: Basic Books.
- 23-Glaser L. Charles (2007), Realism ,in Contemporary Security Studies, Editedby Alan Colins, Second Edition, Oxford University Press.
- 24-Garayanzandi, Davod(2009), George W. Bush's foreign policy, Journal of Strategic Studies, the twelfth year.No43[in Persian].
- 25-Garibabadi Kazem(2004), Meet the nuclear Non-Proliferation Treaty's Additional Vprvtkl, Tehran: Institute of Contemporary Abrar International Studies and Research[in Persian].
- 26-Gavos, Gorgory(2014), Nuclear talks and the crisis in relations between America and Saudi ", translation hadi abedi,bimothly Vision Iran,No20, www.irinn.ir[in Persian].
- 27-Gordesman (2006), Anthny ,usa:CSIS,www.csis.org.
- 28-Grossman, Mark (2007), Turkey Add Energy to Americas Relation with Turkey, GMFB.
- 29-Hafeziyan, Mohammad Hossien (2009), Iran in the Middle East: Future Trends Region, Central Eurasia Studies, Vol. 2, No.5[in Persian].
- 30-Hafeznia Mohammadreza and Others (2012) Groups of four, trying to membership in the Security Council, fields and trends ahead, The Journal of International Organizations, Vol. 1, No1, Spring.
- 31-Hafeznia Mohammadreza (2006), Principles Concepts of Geopolitic, Papoli Publications, Mashhad[in Persian].
- 32-Hafeznia, Mohammadreza, Ahmadipour Zahra, Boyeh, Chmran (2012), Model Space maps geopolitical territory of the Islamic Republic of Iran, Journal of defense strategy, Vol. 3, No.39[in Persian].
- 33-Hageet, Peter(1996), New Geography a new Senthesis, Translation by Shapor Godrzinejad, SAMT Publication.
- 34-Haji Yosefi, Amir Mohamad and Marzye sadat Alvand (2008), Iran Shanghai Cooperation Organization: hegemony and anti-hegemony, Journal of Political Science, Vol.3, No.2 [in Persian].
- 35-Hatami, Mohammadreza and Bogyri, Ali(2012), Competing viewpoints in the Middle East, Quarterly IRFA, Vol.4, No1[in Persian].
- 36-Held, Colbertc(1989), Middle East patterns,boulder:westviewpress.
- 37-Henderson, Simon(2008), Energy in Danger:iran, oil, and The west, policy Focus, No.33.
- 38-Hosseinpour Pouyan, Reza(2013),Component geographic and geopolitical relations in the region geopolitical, Journal of Geopolitics, Vol. 9, No2 [in Persian].

- 39-Iraghchi, Abbas and Sobhani, Mahdi (2013), Cold confrontation in Asia; Asia-Pacific messages Jdydamryka military approach, Journal of Foreign Relations, Vol.4, No4.
- 40-Iranian Institute for Studies in Europe and America(2016) in: <http://eurica.ir/modules/smartsection/item.php?itemid=344>
- 41-Journal of Political Studies Day (2005), Vol.4 , No18.
- 42-Kavinirad, Morad(2007), Geopolitical analysis Iraqi Kurdistan,Tehran, Journal of defense strategy, No20[in Persian].
- 43-Kagli, Charz, Vektof, ojin ar(2010), America's foreign policy, pattern and process, translation Asghar Dastmalchi, Third Edition, Office of Political and International Studies, Tehran[in Persian].
- 44-Kalahan, Patrik(2009), The logic of America's Foreign Policy: Theories of America's global role, translator David Ghrayaq Zandi, Mahmoud Yazdanfam Vnadrpvrahvndy, Tehran: Institute for Strategic Studies[in Persian].
- 45-Kesenjer, Henri(2001), America in the 21st century diplomacy, translation abolgasemerahchmani.tehran: Abrarmasr[in Persian].
- 46-Khalili, Reza(2014), Eleventh and vision nuclear program of the Islamic Republic of Iran's presidential election ", Journal of Strategic Studies Title, No1[in Persian].
- 47-Khoshandam, Behzad(2007), Iran's response to international regimes and non-proliferation of weapons of mass destruction, of a disarmament, the first year, No2.
- 48-Kohen, Saelbernad (2008), Geopolitical world order, translation abbaskardan,Tehran: Abrarmasr[in Persian].
- 49-Koshky, Mohammad, Merhosseni, Fereshte(2012), Who will win the nightmare of Geneva talks, A comparative study of the nuclear program of the Islamic Republic of Iran and the Zionist regime, "Journal of Political Studies and International, No13.
- 50-Lek, Dayvid and Morgan, Patrik (2001), Regional order, security, a world of new, translation syadjalal deghaniferozabadi,Tehran, Institute for Strategic Studies[in Persian].
- 51-Lockman, Zachary(2004), contending visions of the middle east:the history and politics of orientalism,cambridga university.
- 52-Malekoteyan, Mostafa(2004) Introduction to the geopolitical and strategic importance of Iran, Faculty of Law and Political Science,No63[in Persian].
- 53-Mayoz, Zeyo(2000), Regional security, translation davod aolamaye, Tehran: Higher Corps War period[in Persian].
- 54-Monfard, Syadgasm(2012), America and dimensions withdrawal plan from Afghanistan, strategic reports, Center for Strategic Research, No386.
- 55-Mearsheimer, John(2010), Australians should Fear the Rise of china the spectator,october2,in:<http://mearsheimer.uchicago.edu/pub-affairs.html>.
- 56-Milton, Edwards, Beverly(2003), Contemporary politics in the Middle East Cambridge: Polity press.

- 57-Mojtahedzade, Pirouz(2012), political Geography and Geopolitics, Tehran, SAMT Publication[in Persian].
- 58-Mottagi, Ebrahim(2000), International impact of the foreign policies of the great powers of intervention pattern, strategy, No17.
- 59-Motagi, Ebrahim and Sayar, Rahman(2010), Theoretical analysis of America's attitude toward China ".fslnamh Journal of Political Science and International Relations, Faculty of Political Science, Central Tehran Branch fourth year,No11.
- 60-Mosallanejad, Abbas(2014), Brnzakrat impact of sanctions over Iran's nuclear policy, Journal of Geopolitics, Vol. 11, No3[in Persian].
- 61-Nasr.valie(2006),When the Shiites Rise", Foreign Affairs, vol.85, No.4.
- 62-Nirkkonen, Toumas(2008), Chinese Energy security and the unipolar world intergration or confrontation?pei Electeronic publications.
- 63-Pourahmadi Mibodi, Hossein(2009), The effect on the interests of the Islamic Republic iran of strategic objectives in the Middle East, Journal of Foreign Relations, Vol.1,No.2[in Persian].
- 64-Pour-Ahmadi, Hossein and Mohseni, Sajad (Summer 2012), The Obama and Securitization of Iran's Nuclear Energy Program ,Iranian Review of Foreign Affairs, Vol. 3, No. 2[in Persian].
- 65-Porahmadi, Hossin(2010) The Impact of US Stratecic Goals on Islamic Republic of Iran's Intrests, International Journal of Foreign Relations, Vol.1, No.2[in Persian].
- 66-Ratnam, Gopal (2013), U.S boosting military funds for southeast asia, In: www.bloomberg.com/.../u-s-boosting-military-funds-for-southeast-asia.
- 67-Rahman,gahramanparvar(2016), Trump Middle East policy would be? Journal of World Economy,No3935.
- 68-Rashno, Nabiollah (2013), Approaches and geopolitical interests in the Middle East and North Africa, Journal Geopolitic, No.9[in Persian].
- 69-Rasoli Saniabadi, Elham(2010), Ontological security and uncompromising nuclear policy of the Islamic Republic of Iran in "Political Science Quarterly, Vol.13, No51[in Persian].
- 70-Rohani, Hasan(2009), The Middle East and the West: Confrontation or Cooperation, the State Department's International Journal, Vol.1.No2[in Persian].
- 71-Sazmand, Bahare(2012), The foreign policy of the Great Powers, Tehran: Institute of Abrar Moaser [in Persian].
- 72-Salami, Hosein(2008), The Islamic Republic's ability to deal with threats; Guards political bureau, Journal of Political Studies of the day, Vol. 7, No28[in Persian].
- 73-Salimy, Hossein(2009), Southwest Asia as a region? Analysis of the applicability Central Southwest, Journal of Geopolitics, Vol.5, No2[in Persian].
- 74-Sanaifar, Yones(2009), Military Geography Iran,Tehran, Emam Ali University Press.
- 75-Sherazi, Habibollah, Zari, Gafar(2010), America's nuclear case files Iran, Tehran: Encyclopedia[in Persian].

- 76-The National Security Strategy (2015), The White House, Washington.
- 77-Vice Foreign Policy Research(2012), America's approach to the Middle East conflict, the Persian Gulf and the Middle East Studies, Center for Strategic Research, summing up the meeting, N.o160.
- 78-www.reuters.com.
- 79-Zhyang Yan, Yon(2005), By managing globalization: cultural Vgzar state power in China, few of globalization, Pytrbrgr Vsamvyl Huntington, translation by Ahi Kamali, Ladankiyan Mehr, Tehran: Rozaneh Publications [in Persian].
- 80-Zarei, Asgar(2008), America's national security doctrine, globalization, globalization, safety and security, Tehran: Institute of Abrar Moaser [in Persian].

